



[Ketabton.com](http://Ketabton.com)

قرآن

معیار و میزان

(۲)

# بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

## مقدمه:

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ اصْطَفَىٰ»

به یاری خداوند تعالی اشکالات عمده مکتوب «چگونه قرآنی باشیم» در جزوه «قرآن معیار و میزان ۱» پاسخ داده شد اکنون برای تکمیل بحث، تمام مطالب آنرا از آغاز تا پایان مورد بررسی قرار می دهیم تا به امید خدا هرگونه ابهامی مرتفع و حجت بر همه تمام گردد. اگر چه این نوشتار پاسخی است بر آن مکتوب، اما در حقیقت همانند نوشتار شماره ۱ پاسخ مشکلاتی است که تنها گریبانگیر نویسندگان مذکور نمی باشد. و دعوتی است به قرآن کریم، یگانه کتاب خالص الهی، که در آن هدف اصلی رسولان و برگزیدگان خداوند، به تفصیل آمده و پیروی از آن، پیروی از تمامی پیامبران خداست.

« قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي »

(بگو این راه من و پیروان من است که: با بصیرت بسوی خدا دعوت می نمایم)

دوستان در صفحه دوم و در آغاز مکتوب خود نوشته‌اند: [در کنار کتاب خدا، سنت رسول را نیز باید به عنوان حجت الهی پذیرفته و به آن عمل کنیم.] همه مسلمین جهان، سنت رسول خدا (ص) را بیانگر مجملات کتاب خدا و روشنگر چگونگی اجرای احکام و نمونه عملی دستورات آن می‌دانند و تا آنجا که ما اطلاع داریم، در حجیت کتاب و سنت، اختلافی بین امت نمی‌باشد. کدام گروه اسلامی است که در تعداد رکعات نمازهای یومیّه اختلاف داشته یا به انجام مراسم حج معتقد نبوده باشد؟! و یا در نماز جمعه و عیدین تردید داشته باشد؟!... آری گروهی به استناد برخی روایات شاذّ و یا اجتهاد در مقابل نصّ، برگزاری آنرا فقط توسط معصومین و در زمان حکومت آنان واجب شمرده و در زمان غیبت، آنرا واجب تخییری، مستحب و یا حرام دانسته‌اند. دوستان مخالف ما نیز شاید به همین بهانه، این سنت مسلم رسول خدا را که مطابق کتاب خداست، عملاً ترک نموده و یا با شرکت در نماز (نه به قصد عبادت)، آنرا کوچک می‌شمارند و به همین بسنده نکرده، خطاب به ما فریاد بر می‌آورند که: [آیا پیامبر اسلام فقط شأن یک نامه رسان را دارد؟ قرآن کریم صفاتی را برای آنحضرت ذکر می‌نماید که نشان دهنده مقام والا و برگزیده بودن ایشان است. بشیر و نذیر است. مبعوث بر تمام انسانهاست. امان از عذاب است. چراغ روشنگر و سراج منیر است. صاحب خلق عظیم است. و رحمت برای جهانیان است و ده‌ها صفت و شان دیگر]

چه کسی این صفات و دیگر صفاتی را که قرآن کریم برای پیامبر (ص) ذکر فرموده، منکر شده؟ هدف از این شعارها چیست؟! و بعلاوه مقام رسالت از طرف خدایتعالی و ابلاغ پیامهای الهی، خود مقام بس والایی است که نباید آنرا کوچک شمرده و فقط خداوند می‌داند که شایسته چه کسی است. «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ» (انعام) و در بیش از ۱۰ آیه فرموده: «مَا عَلَى الرَّسُولِ



و اما پاسخ اظهارات فوق:

فراموش نشود که کتاب خدا و معجزه الهی، کتاب حکمت است. «یس و الْقُرْآنِ الْحَكِيمِ» (۲ یس) (یس، قسم به قرآن حکیم) «وَإِنَّهُ فِي أُمِّ الْكِتَابِ لَدَيْنَا لَعَلِيَّ حَكِيمٌ» (زخرف ۴) (همانا آن (قرآن) در ام‌الکتاب نزد ما بلند مرتبه و حکیم است.) «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَىٰ إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ» (اسراء ۳۹) (این (دستورات) از حکمت هایی است که خداوند بر تو وحی کرده.) «وَاذْكُرُوا نِعْمَةَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَمَا أَنْزَلَ عَلَيْكُمْ مِنَ الْكِتَابِ وَالْحِكْمَةِ لِيُعْظِمَكُمْ بِهِ» (بقره ۲۳۱) (به خاطر آورید نعمت خدا را بر خود و کتاب و حکمتی را که بر شما نازل کرده است و شما را به آن پند می دهد.) و فرموده: «تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْحَكِيمِ» (یونس ۱ و لقمان ۲) (آن آیات کتاب حکیم است) و در آیه ۵ سوره قمر، آیات قرآن را «حکمت بالغه» نامیده است. و همین آیات حکیمانه است که تلاوت آن توسط خداوند بر پیامبر موجب رشد و افزایش علم و معرفت و حکمت او می شده. «ذَلِكَ نَتْلُوهُ عَلَيْكَ مِنَ الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ» (آل عمران ۵۸) (آنچه بر تو می خوانیم از آیات و ذکر حکیمانه است.) تلاوت و ابلاغ همین آیات سراسر حکمت در انسانهای مستعد و دور از عناد و لجاج موثر واقع شده، موجب افزایش «ایمان» و سبب «تزکیه» آنان می شده و به آنها «حکمت» می آموخته. به آیات زیر توجه کنید:

«...وَإِذَا تُلِيَتْ عَلَيْهِمْ آيَاتُهُ زَادَتْهُمْ إِيمَانًا...» (انفال ۲) (و هنگامیکه آیات خداوند بر آنها تلاوت شود بر ایمانشان افزوده گردد) «وَإِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ قَالُوا آمَنَّا بِهِ إِنَّهُ الْحَقُّ مِن رَّبِّنَا» (قصص ۵۳) (هرگاه که (آیات قرآن) بر آنها تلاوت شود، می گویند به آن ایمان آوردیم که حق است و از طرف خداوند مان.) و نیز فرموده: «إِذَا يُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ... يَخِرُّونَ لِلْأَذْقَانِ يَبْكُونَ وَ يَزِيدُهُمْ خُشُوعًا» (اسراء ۱۰۹) (وقتی قرآن بر آنها تلاوت شود... سجده کنان افتاده، می گریند و بر فروتنی و

خشوع آنها افزوده می‌گردد.) اما کوردلان کافر کیش و معاندان لجوج و عنود، هرگز تحمل شنیدن آنرا نداشته‌اند و هر چه بیشتر آیات خدا بر آنها خوانده می‌شده، نه تنها تزکیه نمی‌شدند و تعلیم نمی‌یافتند و حکمت نمی‌آموختند، بلکه بر کفر و عنادشان افزوده می‌شده و می‌گفتند: این سحر است، اسطوره‌های پیشینیان است. «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لِلْحَقِّ لَمَّا جَاءَهُمْ هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ» (احقاف ۷) (و چون آیات روشن ما بر آنها خوانده شود کافران در برابر حقی که بر آنها آمده است، گویند: این جادوی آشکاری است.) «وَإِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا قَالَ أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ» (قلم ۱۵ و مطففین ۱۳) (وقتی آیات ما بر او خوانده می‌شود، می‌گوید اسطوره‌های پیشینیان است.) آری معاندان را جز نفرت و طغیان چیزی نمی‌افزاید. «وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا تُفُورًا» (اسراء ۴۱). «وَمَا يَزِيدُهُمْ إِلَّا طُغْيَانًا كَبِيرًا» (اسراء ۶۰). و لذا به یکدیگر سفارش می‌کردند: «... لَا تَسْمَعُوا لِهَذَا الْقُرْآنِ وَالْغَوْا فِيهِ لَعَلَّكُمْ تَغْلِبُونَ» (فصلت ۲۶) (کافران گفتند: به این قرآن گوش فرانهید و سخن بیهوده و یاوه در آن وارد کنید، تا پیروز شوید.) کدام انسان با انصافی بوده که قرآن را تلاوت کرده و یا بر تلاوت قرآن گوش فراداده و تزکیه نشده؟ و تعلیم نیافته و حکمت نیاموخته؟ مگر دشمن معاند یا دوست بی انصافی که یا زبان قوم را که قرآن به آن زبان است، نیاموخته و یا تحت تاثیر تبلیغات، اعتماد خود را بر فهم خود از دست داده و باورش شده که نمی‌فهمد. وقتی حقایق قرآنی بر او عرضه می‌گردد، با تعجب می‌گوید: «باید دید، نظر سادات و بزرگان در این مورد چیست؟! این ظاهر قرآن است، از باطنش که ما خبر نداریم. روایات مبین قرآن است. معنی قرآن را بوسیله روایات باید فهمید، زیرا دلالت قرآن ظنی و دلالت روایات قطعی است (اگر چه صدورشان ظنی است!!!)»

به این گونه دوستان باید گفت پس چرا خدایتعالی فرموده: «وَإِذَا قُرِئَ

الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ»؟ (اعراف ۲۰۴) هرگاه قرآن خوانده شود (به آن گوش فرا دهید و ساکت باشید، تا مورد رحمت قرار گیرید). آخر ساکت بودن و گوش فرا دادن به چیزی که نمی فهمیم چه رحمتی می تواند همراه داشته باشد؟!

این منکران خدا و قیامت اند که وقتی قرآن را می شنوند اعمالشان مانعی است بر فهم حقایق قرآنی. «وَإِذَا قُرَأَ الْقُرْآنَ جَعَلْنَا بَيْنَكَ وَبَيْنَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ حِجَابًا مَسْتُورًا. وَجَعَلْنَا عَلَى قُلُوبِهِمْ أَكِنَّةً أَنْ يَفْقَهُوهُ وَفِي آذَانِهِمْ وَقْرًا» (اسراء ۴۵ و ۴۶) (هرگاه قرآن را بخوانی، بین تو و بین منکران روز بازپسین، پرده ای قرار می دهیم (تا حق را نبینند) و بر دلهایشان پوششهایی قرار دهیم تا آنرا نفهمند و بر گوشهایشان سنگینی قرار دهیم (تا نشنوند)).

اینان نه تنها با قرآن کریم، بلکه با تمام کتابهای آسمانی چنین برخوردی داشتند: «مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا أَسْتَمِعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ» (انبیاء ۲) (هیچ ذکر جدیدی از طرف خداوندشان برایشان نیامد مگر اینکه آنرا شنیدند و به بازیچه گرفتند و به بازی مشغول شدند).

در مورد آیه ۴۴ سوره شریفه نحل که به استناد عبارت «لَسُبِّينَ لَهُمْ» نوشته اند: [منظور از آن توضیح و تفسیر است] و نتیجه گرفته اند که: [مفسر و مبین قرآن پیامبر است]. و این موضوع را تا پایان مکتوبشان در چندین موضع تکرار کرده اند. بعنوان مثال:

در صفحه ۵ سطر آخر: [تعلیم کتاب و تبیین عبادات الهی از شئون نبی است]

در صفحه ۷ سطر ۱ و ۲: [می خواهیم قرآنی باشیم... در این زمینه دیدیم که موظفیم به سراغ فرستاده خدا... برویم]

در صفحه ۹ سطر ۲۰: [طبق آیات قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا



## [اختصاص یافته]

در صفحه ۱۲ سطر ۱۶: [باید که در فهم و درک صحیح آن آیات به سنت پیامبر اکرم (ص) مراجعه کنیم]

پاسخ اشکال فوق را در جزوه شماره ۱ آوردیم و یاد آور شدیم که «تبیین» در آیه مذکور و آیات مشابه دیگر در مقابل «کتمان» آمده و لذا منظور همان تلاوت و ابلاغ و اظهار آیات است، ذیلاً ضمن ترجمه مجدد آیه شریفه مذکور، توضیحاتی دیگر در پیرامون آن می آوریم:

«وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ» (نحل ۴۴)

(بر تو قرآن را فرود فرستادیم تا آنچه را که بر مردم نازل شده بر آنها بیان نمایی.) این آیه شریفه مقام والای پیامبر (ص) را در تلقی و دریافت وحی الهی و وظیفه آنحضرت را در اظهار و تلاوت و ابلاغ و تبلیغ آیات و پیامهای خدایتعالی می رساند که در آیات متعدد دیگر نیز به این امر تاکید شده است. از جمله: «أُتِلُّ مَا أُوحِيَ إِلَيْكَ مِنْ كِتَابِ رَبِّكَ» (عنکبوت ۴۵) (ای پیامبر آنچه از کتاب خدا بر تو وحی شده، (بر مردم) تلاوت کن). «يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ...» (مائده ۶۷) (ای پیامبر آنچه از سوی خداوند بر تو نازل شده ابلاغ کن) ولی متأسفانه آیه مذکور مورد سوء استفاده برخی اخباریون اخباری مذهب و اصولیون اخباری مسلک واقع شده، اخباری مذهبان به استناد این آیه رسماً اظهار داشته اند: تفسیر و توضیح کلام الهی فقط به عهده رسول خدا و ائمه ممکن است و لا غیر، و چون ایشان اکنون حضور ندارند، بنابراین ما ئیم و اخبار و روایت (آنهم روایات پر از شرم و خجالت.) اصلاً ما را چه به کتاب رب الارباب، زیرا که تحریف شده (به زعم نویسندگان فصل الخطاب) و بر طبق برخی روایات.

اما اصولی ها: با وجود اینکه قبول دارند قرآن کریم نه تحریف شده و نه

کاسته شده و صدورش نیز از طرف خدایتعالی قطعی است، ولی مع الاسف دلالت آنرا ظنی دانسته، می‌گویند: «گرچه روایات ظنی الصدور هستند، یعنی صدورشان از ناحیه پیامبر (ص) و ائمه (ع) قطعی و یقینی نیست ولی به عکس قرآن کریم، دلالتشان قطعی است!» طبیعی است که با چنین اعتقادی روایات، محور و معیار و میزان معارف دینی شمرده شده و عملاً کتاب خدا منزوی گردد. جالب است که نویسنده محترم تفسیر میزان که خود از اصولیین است در جلد دهم تفسیر خود می‌نویسد: «درسهای حوزوی طوری تنظیم یافته که فردی می‌تواند تمام مراحل آنرا طی کرده و به درجه اجتهاد برسد، بدون اینکه از قرآن اطلاعی داشته باشد». و اما خود ایشان نیز در موارد مختلف، آیات قرآن را بر اساس اعتقادات برگرفته از روایات تفسیر می‌کند. بعنوان مثال در تفسیر آیه ۴۳ سوره شریفه نحل «وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ فَاسْأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» که با توجه به قبل آن کاملاً روشن است که خطاب به کفار و در مقام پاسخ به اشکال آنان است، با آوردن روایاتی نتیجه می‌گیرد: «اگر چه به حسب مفهوم عام است و اهل ذکر هر عالمی را شامل می‌گردد ولی به حسب مصداق، خاص است و ایشان همان اهل بیت پیامبر (ص) می‌باشند» در حالیکه آیه شریفه در پاسخ به اعتراض مشرکین می‌فرماید: پیامبران گذشته هم بشر بودند اگر نمی‌دانید بروید و از اهل ذکر (اهل کتاب) بپرسید.

و در مورد آیه ۴۴ نحل نیز می‌گوید: «وَفِي آيَةِ دَلَالَةٍ عَلَى حُجِّيَّةِ قَوْلِ النَّبِيِّ (ص) فِي الْبَيَانِ الْآيَاتِ الْقُرْآنِيَّةِ... وَ يَلْحَقُ بِهِ بَيَانُ أَهْلِ بَيْتِهِ لِحَدِيثِ الثَّقَلَيْنِ الْمُتَوَاتِرَةِ وَ غَيْرِهِ» یعنی آیه دلالت دارد بر حجیت قول پیامبر در بیان آیات قرآن... و سخن اهل بیت نیز به دلیل حدیث ثقلین به آن اضافه می‌گردد. و نیز در مواردی که سیاق آیات را با تفکرات مأخوذ از روایات مطابق

نمی‌بیند، علناً حکم به جابه‌جایی و عدم ارتباط بین آیات می‌دهد، نه تضعیف روایات. و تمام بحث‌های اصولی در اینجا فراموش می‌گردد، زیرا که «جابه‌جایی» خود نوعی تحریف است و چه بسا معنا و مفهوم را کاملاً تغییر دهد و ضمناً اعتماد انسان را از آیات دیگر نیز سلب می‌نماید.

بعنوان مثال در صفحات ۵۶ الی ۶۰ جلد ششم، برای اینکه روایتی را تنقیح نماید می‌گوید: «چه اشکالی دارد که آیات اول سوره مکی معارج بعداً در مدینه آنهم در غدیر خم یعنی در سال آخر هجرت نازل شده باشد!! و آیه ۳۲ سوره انفال نیز که کاملاً با قبل و بعدش در ارتباط است، مربوط به قضیه غدیر خم باشد!! و همچنین عبارت «الْيَوْمَ اكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ... وَ رَضِيْتُ لَكُمْ الْاِسْلَامَ دِينًا» که در وسط آیه ۳ سوره مائده است، به قبل و بعدش مربوط نبوده و کلمه الیوم نیز که در ابتدای آیه بعد (آیه ۴) است، به الیوم‌های مذکور در آیه قبل هیچ ارتباطی ندارد و اصلاً این قسمت از آیه ۳ (یعنی وسط آیه)، بعد از آیه ۶۷ نازل شده و آیه ۶۷ نیز به قبل و بعدش که در رابطه با اهل کتاب است، بی‌ارتباط است.» و تمام اینها برای اینست که ثابت کند اعتقاد متأثر از روایاتش صحیح است. (یعنی آیه ۶۷ در غدیر خم نازل شده و بعد از آن، عباراتی از وسط آیه ۳ سوره مائده، سپس شخصی بنام حارث بن نعمان گفته است: خدایا اگر این موضوع (جانشینی) از طرف تو است سنگی از آسمان بر من بکوب و مرا نابود کن و چنین شده و آیه ۳۲ انفال که اولاً بصورت متکلم مع الغیر است نه متکلم وحده و ثانیاً کاملاً با آیه‌های قبل و بعدش در ارتباط است، در این مورد نازل شده و سپس آیات اول سوره معارج فرود آمده است. در صورتیکه آیات اول سوره معارج بصورت مفرد است نه جمع و با آیه ۳۲ انفال هماهنگی ندارد ثالثاً سوره مکی است چطور می‌شود چندین سال سوره بی‌سر مانده باشد! جالب است که بعد از اینهمه تلاش و اصرار در چند صفحه برای اثبات صحت

روایت مذکور، بالاخره در پایان می نویسد: «این روایت از روایات آحاد است نه متواتر و مادر بحثهای گذشته گفته ایم که ما به روایات واحد جز در احکام فرعی و آنهم به میزان کلی عقلائی اعتنا نمی کنیم.» و جالب تراز همه اینکه مجدداً همین روایت را به نحو تأیید از طریق دیگر از قول امام صادق علیه السلام آورده و سپس می نویسد: «أَقُولُ: وَ هَذَا الْمَعْنَى مَرُورِي فِي الْكَافِي أَيْضاً.» یعنی این معنا در کافی نیز آمده است!!

اصولی دیگر که پهلوان اصولیین است یعنی صاحب کفایه نیز اظهار می دارد: «اگر چه قرآن به زبان قوم است و رمز و راز نیست و معنای قابل فهم دارد، اما «معنای باطنی» که در روایات برای قرآن آمده، در حقیقت نه معنا بلکه از لوازم معناست.» باید به ایشان گفت اگر رمز و راز نیست و به زبان قوم است پس لوازم معنا چیست که قوم، آنرا در نمی یابد؟ آیا این رمز و راز نیست؟! و اگر منظور نکات دقیق و لطیفی باشد که با دقت و امعان نظر افراد محقق و تیزبین، قابل درک است که این نیز در انحصار رسول خدا (ص) و ائمه (ع) نبوده و هر فرد شایسته دیگری نیز می تواند آنرا دریافت نماید.

آری نتیجه سخنان اصولیون نیز این می شود که «معیار و میزان»، «روایات قطعی الدلاله است نه آیات ظنی الدلاله» (البته به زعم آنان)، زیرا که ظنی الدلاله فاصله چندانی با غیر قابل فهم بودن ندارد. و برخی نیز در این مورد به روایت «إِنَّمَا يَعْرِفُ الْقُرْآنَ مَنْ خُوطِبَ بِهِ» استناد کرده اند. یعنی قرآن را فقط کسی می فهمد که مخاطبش باشد. و نتیجه گرفته اند: پس فقط پیامبر خدا و ائمه قرآن را می فهمند. در حالیکه مخاطبین قرآن فقط ایشان نیستند، بلکه تمامی انسانها هستند (یا أَيُّهَا النَّاسُ) و مومنین اند (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا) و حتی کفارند (قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ) آری کفار نیز معانی آیات را می فهمیدند، و لذا هیچ کافری اعتراض نکرده که ما «لَا أَعْبُدُ مَا تَعْبُدُونَ» را و یا آیات دیگر را نمی فهمیم!!

دوستان، حال چه اخباری باشید چه اصولی، اگر قرآن را «امام» خود قرار نداده و ملاک و میزان سنجش حق و باطل ندانید، قرآنی نخواهید بود، زیرا که فرموده است: «وَمِنْ قَبْلِهِ كِتَابُ مُوسَى إِمَامًا وَرَحْمَةً» و روایات موافق با قرآن نیز همین را تایید می‌کند. به سخنان زیر از نهج البلاغه شریف توجه کنید:

«إِنَّ مِنْ أَحَبِّ عِبَادِ اللَّهِ إِلَيْهِ عَبْدًا أَعَانَهُ اللَّهُ عَلَى نَفْسِهِ... قَدْ أَمَكَّنَ الْكِتَابُ مِنْ زِمَامِهِ فَهُوَ قَائِدُهُ وَإِمَامُهُ...» (خطبه ۸۶) (هسانا محبوبترین بندگان خدا کسی است که خداوند او را بر تسلط نفس خویش یاری کرده... زمام اختیارش را به کتاب خدا سپرده و قرآن رهبر و امام اوست.)

« وَ أَعْلَمُوا أَنَّهُ لَيْسَ لِأَحَدٍ بَعْدَ الْقُرْآنِ مِنْ فَاقَةٍ، وَ لَا لِأَحَدٍ قَبْلَ الْقُرْآنِ مِنْ غِنَى... وَ أَتَّهَمُوا عَلَيْهِ آرَاءَ كُمْ وَ اسْتَغَشُوا فِيهِ أَهْوَاءَ كُمْ » (خطبه ۱۷۵)

(و بدانید که کسی را بعد از قرآن کمبودی نیست و احدی قبل از قرآن بی نیاز نمی‌باشد... عقائد و آراء خود را در برابر آن متهم کنید. و هواها و امیال خود را در برابر آن خیانتکار بدانید (یعنی اینکه قرآن معیار عقاید و خواسته های شما باشد))

«... وَ عَلَى كِتَابِ اللَّهِ تُعْرَضُ الْأَمْثَالُ » (خطبه ۷۴) (همه امور به کتاب خدا

عرضه می‌شوند.)

باز هم نتیجه می‌گیریم: قرآن کلام روشن و «نص» و «ظاهر» آن، بدون نیاز به روایت، «قابل فهم» و «حجّت» و میزان و معیار تشخیص انحراف و بدعت از سنت است.

در صفحه ۳ نوشته‌اند: [در اینجا این سؤال مطرح می‌شود چرا کسی که حکم پیامبر را نپذیرد ایمان ندارد؟ پاسخ گوییم: چون حکم رسول خدا همان حکم خداست. قول و فعل پیامبر اسلام قول و فعلی است که به وحی الهی تحقق پیدا کرده، زیرا پیامبر مطیع و تابع محض وحی الهی است. بنابراین عدم پذیرش حکم پیامبر، مخالفت با حکم خداوند خواهد بود.]

بنظر ما: رسول خدا (ص) بر طبق فرمان خدا حکم می‌کند. کما اینکه هر قاضی عادل باید چنین باشد. و پیامبر (ص) نیز همچون سایر مؤمنین تابع کتاب و سنت<sup>است</sup>، و منظور از سنت، تفصیل مجملات کتاب است که خداوند به رسول خدا (ص) تعلیم داده و آنحضرت نیز با اجرای عملی آنها رابه مؤمنین آموخته است. اما خارج از کتاب و سنت، مثلاً در امور عادی زندگی و یا حتی مواردی از اجرای احکام الهی که به ایشان واگذار شده، سخنش نه وحی است و نه تعلیم مستقیم الهی است، بلکه سخن خود اوست که صد البته خلاف کتاب و سنت نیست. مگر سهوی که خداوند آنرا اصلاح نموده است. و اگر بگوییم: تمام سخنان و نظرات آنحضرت وحی است، دیگر جایی برای مشورت و نظر خواهی نمی‌ماند. (دقت شود) لذا در آنجا که حکم خدا را بیان می‌کند و یا بر اساس کتاب و سنت حکمی می‌دهد، کسی را نسزد که مخالفت نماید، اما به هنگام شور و مشورت، مؤمنین نه تنها می‌توانند بلکه باید نظر خود را ارائه نمایند، حال چه موافق باشد و چه مخالف، و نیز در امور عادی و مباح، مثلاً اهل بیت آنحضرت می‌توانند با او اختلاف سلیقه داشته باشند.

به آیه ۲۰۳ اعراف و ۱۵ یونس اشاره کرده و نتیجه گرفته‌اند که: [پیامبر

تابع وحی است و جز از وحی پیروی نمی‌کند.]

برای روشن شدن مطلب در خواست می‌کنیم به آیات ۲۰۳ اعراف و

۱۵ یونس و ۵۰ انعام که ذیلاً ترجمه شده، دقت شود:

«وَ إِذْ أَلَمَ تَأْتِيَهُمْ بَآيَةٌ قَالُوا لَوْ لَا أَجْتَبَيْتَهَا قُلْ إِنَّمَا أَتَّبِعُ مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ

مِنْ رَبِّي هَذَا بَصَائِرٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَ هُدًى وَ رَحْمَةٌ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ» (۲۰۳ اعراف)

(وقتی معجزه‌ای برایشان نمی‌آوردی، می‌گویند: چرا نیاوردی؟! بگو من

فقط از آنچه بر من از طرف خداوند وحی می‌شود، پیروی می‌کنم، این قرآن

روشنگرهایی از سوی خداوندتان و هدایت و رحمتی است برای مؤمنان.)

«وَإِذَا تُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُنَا بَيِّنَاتٍ قَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَ نَا آتَتْ بِقُرْآنٍ غَيْرِ  
هَذَا أَوْ بَدَّلَهُ قُلْ مَا يَكُونُ لِي أَنْ أُبَدِّلَهُ مِنْ تَلْقَاءِ نَفْسِي إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ إِنِّي  
أَخَافُ إِنْ عَصَيْتُ رَبِّي عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ. قُلْ لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا تَلَوْتُهُ عَلَيْكُمْ وَلَا  
أَدْرَاكُمْ بِهِ...» (یونس ۱۵ و ۱۶)

(چون آیات روشن ما بر آنان خوانده شود، کسانی که به دیدار ما امید ندارند می‌گویند: قرآنی غیر از این بیاور یا آنرا دگرگون کن، بگو مرا نرسد که از پیش خود آنرا تغییر دهم، جز از آنچه بر من وحی می‌شود پیروی نمی‌کنم، چنانچه خداوندم را نافرمانی کنم از عذاب روز بزرگ می‌ترسم. بگو اگر خدا می‌خواست من آنرا بر شما نمی‌خواندم و خداوند شما را از آن آگاه نمی‌کرد.) و نیز همین عبارت «إِنْ أَتَّبِعُ إِلَّا مَا يُوحَىٰ إِلَيَّ» در آیه ۵۰ سوره انعام نیز تکرار شده، که قبل از آن می‌فرماید: «بگو خزائن خداوند نزد من نیست، غیب نمی‌دانم، نمی‌گویم فرشته هستم، پیروی نمی‌کنم جز از آنچه بر من وحی می‌شود.» و در آیه ۵۲ بدنبال همان موضوع می‌فرماید: «کسانی را که که صبح و شام خداوندشان را می‌خوانند و خشنودی او را می‌خواهند از خود مران، نه حساب آنها بر عهده تو است و نه حساب تو بر عهده آنها، اگر آنها را طرد نمایی از ستمکاران خواهی بود.»

همانطور که ملاحظه می‌شود هر سه مورد فوق، در پاسخ به درخواستها و توقعات بیجای مخالفان بوده، که خداوند به او امر می‌فرماید: بگو من تابع وحی هستم، معجزه به دست خداست، تغییر و تبدیل قرآن به دست من نیست، نه خزائن الهی نزد من است، نه غیب می‌دانم، نه فرشته هستم و این درخواست طرد اطرافیان نیز، در خواست بیجایی است که خشم خدایتعالی را بدنبال خواهد داشت. من در مورد نافرمانی از خدا از عذاب روز بزرگ می‌ترسم.

و اما در مورد آیه ۳۶ احزاب که: «همه مومنین موظفند به حکم خدا و

رسول (ص) گردن نهند.» نه ما را و نه هیچیک از مسلمین را جز این نظری نیست.

ولی اینکه نوشته‌اند: [از آیات فوق این نتیجه حاصل می‌شود که چون پیامبر جز از وحی پیروی نمی‌کند و امر و حکم او همان امر و حکم خداوند عزوجل است، می‌توان گفت هر آنچه پیامبر بیان می‌کند حکم و امر خداوند است و اینگونه نیست که نعوذ بالله پیامبر از جانب خودش حکم و امر کند. چون مطیع محض الهی است، بنابراین تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند باز می‌گردد. «إِنَّ الْحُكْمَ لِلَّهِ»، «أَلَا لَهُ الْحُكْمُ»، «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ»، «بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا»]

قسمت اول اظهارات فوق در دو فقره قبل پاسخ داده شد، اما قسمت دوم (از بنابر این تمامی حکم‌ها... الی آخر): منظور از اینکه تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند بر می‌گردد، چیست؟ مسلماً حکم فرعونها و دیکتاتورها که حکم خدا یا مطابق حکم خدا نیست! آری در آیه ۱۵۴ آل عمران آمده است که: افراد سست ایمان می‌پرسند: «هَلْ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ مِنْ شَيْءٍ» (آیا از امر چیزی در اختیار ما هست؟) خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنَّ الْأَمْرَ كُلَّهُ لِلَّهِ» (بگو همه امر به عهده خداست) و آنها بین خود چیزی را پنهان داشته می‌گویند: «لَوْ كَانَ لَنَا مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ مَا قُتِلْنَا هَاهُنَا» (اگر چیزی از این امر در اختیار ما بود - و ما حق نظر داشتیم - اینجا شکست نمی‌خوردیم).

و اما آیه ۳۱ سوره رعد می‌فرماید: «و اگر قرآنی فرستاده می‌شد که کوهها به آن روان شده یا زمین به آن پاره پاره می‌گشت یا بوسیله آن مرده‌ها به سخن می‌آمدند، (باز هم ایمان نمی‌آوردند.) بَلْ لِلَّهِ الْأَمْرُ جَمِيعًا امر هدایت و ایمان همگی به دست خداست، آیا مومنان ندانسته‌اند که اگر خداوند می‌خواست همه مردم را هدایت می‌کرد؟» زیرا که هدایت و راهبری و تغییر و تحول درونی



افراد به دست خداست نه هیچکس دیگر.

همانطور که در آیه ۲۷۲ بقره فرموده: «لَيْسَ عَلَيْكَ هُدْيُهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ» (ای پیامبر هدایت آنها بعهده تو نیست، خداوند هر کسی را که بخواهد هدایت می‌کند) و در آیه ۱۲۸ آل عمران نیز می‌فرماید: «لَيْسَ لَكَ مِنَ الْأَمْرِ شَيْءٌ أَوْ يَتُوبَ عَلَيْهِمْ أَوْ يُعَذِّبُهُمْ فَإِنَّهُمْ ظَالِمُونَ» (کار بدست تو نیست چه خداوند آنها را ببخشد یا عذابشان کند چرا که ستمکارند)

و در سوره منافقون نیز فرموده: «سَوَاءٌ عَلَيْهِمْ أَسْتَغْفَرْتَ لَهُمْ أَمْ لَمْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ لَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» (بر آنان یکسان است چه تو ای پیامبر برایشان استغفار کنی یا استغفار نکنی، خداوند هرگز آنها را نمی‌آمرزد) و در آیه ۸۰ سوره توبه نیز می‌فرماید: «...إِنْ تَسْتَغْفِرْ لَهُمْ سَبْعِينَ مَرَّةً فَلَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَهُمْ...» (ای پیامبر اگر تو <sup>۱۰</sup>برای آنها هفتاد بار هم استغفار کنی خداوند هرگز نمی‌بخشدشان).

و اما در مورد عبارت «الْأَلَهُ الْحُكْمُ» به آیه های ۶۱ و ۶۲ انعام توجه کنیم: «او بر بندگانش مسلط است و بر شما مراقبانی می‌فرستد، تا زمانی که یکی از شما را مرگ فرا رسد، فرستادگان ما جانش را بگیرند و کوتاهی نخواهند کرد. آنگاه به سوی خدا که مولای حقیقی ایشان است باز می‌گردند الْأَلَهُ الْحُكْمُ بدانید دآوری مخصوص اوست و او سریعترین حساب‌رسان است.»

آیه ۵۷ و ۵۸ سوره انعام: «بگو من دلیل روشنی از خداوندم دارم و شما آنرا تکذیب کردید. چیزی را که بدان شتاب دارید نزد من نیست، دآوری و فرمان تنها از آن خداست، حق را بیان می‌کند، او بهترین داوران است. اگر چیزی را که بدان شتاب دارید نزد من بود، کارم با شما به پایان رسیده بود و خدا ستمکاران را بهتر می‌شناسد.»

آیه ۴۰ سوره یوسف: «یوسف به رفیقان زندانی اش گفت: آنچه جز خدا می‌پرستید نامهای هستند که خود و پدرانتان بر آنها نهاده‌اید و خداوند هیچ دلیلی بر

حَقَّانِيَّتِ پرستش آنها نفرستاده، حکم و فرمان تنها از آنِ خداست. او فرمان داده است که جز او را نپرستید، این است دین استوار ولی بیشتر مردم نمی دانند.»

باید پرسید آیات فوق چه ربطی به این جمله ایشان دارد که نوشته اند: [چون او (پیامبر ص) مطیع محض الهی است، بنابراین تمامی حکم‌ها و امرها به خداوند باز می‌گردد.] و نتیجه گرفته اند: [امر و حکمی که کتاب الهی بیان می‌کند و آنچه رسول اسلام بیان می‌کند حکم واحد دارد]. (ارسطو کجایی؟!)

و باز مجدداً اشاره به اطاعت از خدا و رسول کرده اند که مورد اتفاق مسلمین است. ولی اینکه آخر صفحه ۴ نوشته اند: [برای آنکه افراد مغرض اطاعت از رسول خدا را خدشه دار نسازند، خداوند تبارک و تعالی در مواردی اختصاصاً اطاعت از رسول خویش را تأکید می‌فرماید]

مگر نه اینکه تمام آیات قرآن از طریق رسول خدا به مردم ابلاغ شده؟ و آیه شریفه ۳۱ آل عمران که ایشان اشاره کرده اند: «بگو اگر خدا را دوست می‌دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببخشد» نیز گویای اینست که «از من اطاعت کنید» یعنی از پیامی که من از سوی خداوند برایتان آورده‌ام، یعنی از دین خدا، یعنی از کتاب و سنت، یعنی از دستورات و احکام اجرایی کتاب و سنت، پیروی کنید، و محبت تنها و ادعای بدون عمل هرگز کسی را سودی نمی‌بخشد، اگر چه محبت خدا باشد، زیرا که اصلاً محبت بدون پیروی دروغ است (قابل توجه برخی کسانی که اظهار عشق و محبت به خاندان نبوت می‌نمایند ولی عملاً هیچ شباهتی به آنان نداشته و احیاناً در راه معاویه و یزید فریبکار و دروغگو و تهمت زن و دنیا طلب گام بر می‌دارند).

بقیه مطالب صفحه ۵ تکراری است و شکی نیست که پیامبر خدا (ص)

اسوه و سرمشق مؤمنین است و سنت او نیز جزء لاینفک دین خداست. اما در صفحه ۶ نوشته‌اند: [حتی در مورد اعتقادات توحیدی و تعلیم کتاب نیز معلم و مربی ما پیامبر خداست، اوست که کتاب و حکمت را تعلیم می‌دهد.]

آری آنحضرت نمونه عملی از دستورات قرآن کریم بوده، اما از دو موضوع نباید غفلت کرد: یکی اینکه این نزول وحی و آیات الهی بوده که او را چنین تربیت کرده و هدایت نموده «وَجَدَكَ ضَالًّا فَهَدَىٰ» و گرنه قبلاً، نه می‌دانسته کتاب چیست و نه ایمان (... مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتَابُ وَلَا الْإِيمَانُ...) (شوری ۵۲) و اعتقادات و صفات اخلاقی را از قرآن آموخته. و نکته دیگر اینکه ملاک و معیار در تشخیص روایات نقل شده بعنوان سنت و سیره نبوی، همانا قرآن کریم است، نه بالعکس. همانطور که تبعیت از رسول خداص (آنگونه که بود، نه آنطور که در روایات ظنی و جعلی آمده) تبعیت از خداست، پیروی از کتاب خدا نیز پیروی از رسول خداست. پیروی از چیزی است که خود رسول خداص نیز تابع آنست. آنچه می‌ماند تفصیل مجملات کتاب است که از سنت قطعی جامعه و غیر مفرقه (یعنی جمع کننده و تفرقه نیفکن) باید آنرا دریافت نمود، نه روایات واحد و ظنی و تفرقه انداز. و تعلیم کتاب و حکمت توسط رسول خداص نیز همانطور که گفته شد همان ابلاغ کتاب حکیم و آیات سراسر حکمت آن است.

و اما اینکه نوشته‌اند: [بر اساس بیان روایات صحیحه، شیطان از خداوند می‌خواست آن گونه که خودش می‌خواهد خداوند را عبادت کند نه آنگونه که خداوند امر کرده بود و این همان بنیان انحراف و گمراهی شیطان و تابعین اوست.]

باید گفت در این مورد قرآن کریم بیانش واضح و روشن است که شیطان

بعلت خودخواهی و استکبار و خود برتر بینی از فرمان خدادار مورد تکریم آدم سر باز زد.

نوشته‌اند: [ آیا در قرآنی شدن و قرآنی بودن جایز است به سراغ کسی غیر از پیامبر اسلام برویم؟ جواب منصفانه یقیناً منفی است. آیا امکان‌پذیر است بدون مراجعه به پیامبر اسلام قرآنی باشیم؟ باز هم پاسخ منفی است. بنابراین باید نحوه قرآنی بودن را از پیامبر تعلیم گرفته و بدان عمل کرده سپس ادعا کنیم که ما قرآنی هستیم. ]

برای قرآنی شدن، قبل از هر چیز باید به سراغ خود قرآن رفت زیرا که اگر پیامبر (ص) هدایت می‌کند بوسیله آن هدایت می‌کند «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ» (اسراء ۹) (همانا این قرآن به درست‌ترین راه راهنمایی می‌کند) اگر پیامبر نذیر و منذر است و انذار می‌کند و هشدار می‌دهد، بوسیله آن انذار می‌کند. «وَ أَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرْكُمْ بِهِ وَ مَن بَلَغَ» (مریم ۹۷، اعراف ۲، انعام ۱۹) (و بر من این قرآن وحی گردید تا بوسیله آن، شما را و هر کسی که (قرآن) به او برسد، انذار بکنم.) بعلاوه پیامبر گرامی اسلام که اکنون در بین ما نیست خودشان نیز فرموده‌اند که معیار سنجش سخن آنحضرت از سخنانی که به او نسبت می‌دهند، فقط قرآن است. آری برای قرآنی شدن باید تمامی آراء و عقائدی را که از خارج قرآن اخذ شده و از روایات شاذ و آحاد و احیاناً جعلی گرفته شده، دور ریخت و به قول مطابق قرآن حضرت امیر (ع)، همه را در برابر قرآن متهم نمود، تا قرآن صحت و سقم آنها را تعیین کند. برای قرآنی شدن باید به سراغ خود قرآن رفت و از سرچشمه وحی خالص الهی سیراب شد که در حقیقت سراغ رسول خدا نیز رفته‌ای و گر نه اگر کتاب خدا را رها کرده، به سراغ اخبار و احادیث بروی، «اخباری» می‌شوی نه «قرآنی».

و اصولاً این سؤال که «چگونه قرآنی باشیم؟» درست نیست. زیرا که

قرآنی بودن یک گونه بیشتر نیست و یک راه بیشتر ندارد. قرآنی باشیم یعنی تسلیم کتاب خدا و اوامر او باشیم، زیرا که ما مخاطب قرآنیم، قرآن برای هدایت ما نازل شده، قرآن به ما نازل شده، قرآن برنامه زندگی ماست، قرآن به ما یاد داده چگونه خدا را پرستیم، قرآن به ما فرموده: هیچکس جز خدا مالک نفع و ضرر ما نیست، قرآن به ما گفته در گذشته نیز کسانی مردم را از کتاب آسمانی دور می‌داشتند و حقایق آنرا پنهان می‌نمودند در حالیکه خداوند آن حقایق را در کتاب آسمانی برای مردم روشن کرده بود. قرآن به ما دستور داده: آنچه را که بدان آگاهی ندارید پیروی نکنید. قرآن به ما گفته: خداوند پلیدی را بر کسانی قرار داده که عقل خود را بکار نمی‌اندازند. و فرموده: بدترین جنبنندگان نزد خدا آن کسانی هستند که تعقل نمی‌کنند. قرآن نگفته ای مشرکین بیایید بتها را کنار بگذارید و به جای آنها پیامبرص را پرستید، دور او طواف کنید، از او استغاثه کنید برای بتان قربانی و نذر نکنید بلکه برای پیامبر چنین کنید. قرآن گفته: پیشینیان به جای مراجعه به کتاب خدا و عمل به آن، آنرا پشت سر انداخته و گمراه شدند. بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را به باطل می‌خوردند و سدّ راه خدا بودند. قرآن گفته: مذهب سازی و اختلاف اندازی کار مشرکان بوده نه موخّدان و فرموده: به ریسمان الهی (کتاب خدا) چنگ بزنید و پراکنده نشوید.

در هر حال عادل باشید، نسبت به دشمن نیز بی عدالتی نکنید، تهمت ناروا نزنید، به پیمانهایتان وفادار باشید، خیانت در امانت نکنید، ربا خواری ظلم است، و ظلم در حق هیچ کس جایز نیست (بنا بر این معاملات ربوی حتی با غیر مسلمانان نیز جایز نمی‌باشد). قرآن گفته: امر به معروف و نهی از منکر از وظایف اصلی شماست و نشانه بهترین امت بودن، (بنا بر این شناخت معروف و منکر از ضروریات است). اگر خدا را یاری کنید خداوند شما را یاری می‌کند. پیامبر الگوی شماست، ببینید چگونه در انجام این دستورات و احکام پیشتاز

است، شما نیز در کارهای خیر از یکدیگر سبقت بگیرید. او نیز تابع وحی و قانون است، شما نیز چنین باشید. و مانند یهودیان خود را تافته جدا بافته و فرزندان خدا و برتر از دیگران ندانید، گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شماست. نه به خیال و گمان شماست و نه به آرزوهای اهل کتاب، هر کس عمل بدی انجام دهد کيفر آنرا خواهد دید. پیامبر نیز بشر است، با او رفتار خدا گونه نداشته باشید. انتظار حضور در همه جا، آگاهی از نیات، و توانایی هر کاری از او، انتظار بیجایی است. معجزات نیز کار خداست، نه کار پیامبر (ص). اگر عصابه دست موسی ازدها می شود خود نیز نمی دانست که چه خواهد شد، لذا ترسید و فرار کرد. اگر قرآن معجزه پیامبر (ص) است، احدی حق ندارد حتی یک کلمه آنرا گفتار پیامبر بداند، زیرا که کلام خداست، ولی سخنان دیگر پیامبر فعل خود او و سخن خود او است. هیچکس در قیامت نمی تواند کاری برای دیگری انجام دهد. (يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ)

شفاعت، همه در دست خداست و بعد از رضایت او و به اذن او است، نه شفاعت برای ایجاد رضایت که تصور مشرکان بوده (دقت شود).

رضایت و خشنودی خدا نیز فقط با ایمان صحیح و عمل صالح میسر است، دور این و آن چرخیدن و فدای این و آن شدن، برای آنان نذر و قربانی کردن، نه تنها موجب تقرب به خدا نمی شود، بلکه به عکس موجب دور شدن بیشتر نیز می گردد.

و نیز آیات و دستورات و نکات دقیق و لطیف بسیار دیگر که تمامی کلمات و حتی حروف آن نیز حساب شده است، و اگر خداوند توفیق دهد و به آنها عمل کنیم **إِنْ شَاءَ اللَّهُ** همانی می شویم که خدایتعالی در نظر داشته، همانی می شویم که رسول خدا (ص) خواسته.

اگر فرموده است حضرت ابراهیم برای شما الگو و سرمشق است، منظور

این نبوده که بروید در کتب تاریخ و نقل‌ها و روایت‌ها ببینید درباره ابراهیم<sup>(ع)</sup> چه نوشته‌اند و به آنها عمل کنید، بلکه منظور این بوده که سنت ابراهیم همین است که در قرآن کریم آمده، او موحد خالص بود، از همه چیز در راه خدا گذشت با خانواده مشرکش به مخالفت برخاست، با طاغوت زمان و طاغوتیان درافتاد، و اگر شما هم به دنبال او باشید و پایتان را جای پای او بنهید، یقیناً او را اسوه خود قرار داده‌اید. و اگر شما به دستورات حکیمانه که توسط پیامبر (ص) به شما ابلاغ شده، عمل کنید، بی‌تردید پیامبر را الگوی خود قرار داده‌اید و از او کتاب و حکمت آموخته‌اید.

باز نوشته‌اند: [موظفیم به رسول خدا، معلم قرآن و الگوی الهی اسلام مراجعه کنیم تا از او بیاموزیم که چگونه قرآنی باشیم شما را به خدا قسم آیاتاکنون برای قرآنی شدن به رسول خدا اول قرآنی عالم اسلام و اسوه حسنه الهی، مراجعه کرده‌اید؟ البته قبل از آن که به سراغ پیامبر برویم باید مشخص شود آیا دید ما نسبت به شخصیت رسول خدا عیناً همانی است که خداوند او را معرفی و به ما شناسانده یا غیر آن است؟]

پاراگراف فوق در حقیقت سه جمله است که خلاصه آن چنین است:

- ۱- برای قرآنی شدن موظفیم به رسول خدا مراجعه کنیم.
- ۲- آیاتاکنون برای قرآنی شدن به رسول خدا مراجعه کرده‌اید؟
- ۳- قبل از اینکه به سراغ پیامبر برویم باید ببینیم دید ما نسبت به آنحضرت همانست که خداوند معرفی کرده یا غیر آن؟

ابتدا، جمله دوم که بصورت سئوالی است:

هدف از این سئوال چیست؟ آیا منظور مراجعه به کتب فقه است؟! کتب حدیث و روایت است؟! یا کتب سیره است؟! بعلاوه مراجعه برای چیست؟! آیا برای توسل و زیارت است؟! برای طواف و طلب شفاعت است؟! برای طلب

حاجت است؟! یا برای یادگیری احکام دین است؟ در این صورت معیارتان در تشخیص سخنان آنحضرت از احادیث جعلی ساخته دشمنان و دوستان نادان چیست؟

حال دو جمله ۱ و ۲ را کنار هم می‌نهم تا ببینیم چه نتیجه‌ای از آن حاصل می‌شود:

۱- برای قرآنی شدن، باید به رسول خدا مراجعه کنیم.

۲- قبل از مراجعه به رسول خدا، باید به قرآن مراجعه کنیم تا ببینیم خداوند او را چگونه معرفی کرده.

برای قرآنی شدن ← باید به رسول خدا مراجعه کنیم.

و برای مراجعه به رسول ← اول باید به قرآن مراجعه کنیم.  
به عبارت دیگر:

برای وجود «الف»، وجود «ب» ضروری است. و برای وجود «ب»، وجود «الف» لازم است.

در نتیجه نه الف تحقق پیدا خواهد کرد نه ب زیرا که دور باطل است! آیا بهتر نبود می‌گفتند: «برای قرآنی شدن باید به قرآن مراجعه کنیم تا هم خدا را بشناسیم، هم رسول خدا را و هم احکام و دستورات خدا را»، تا دچار پریشان‌گویی نمی‌شدند؟!!

و اما در صفحه ۷ تحت عنوان «تحمیل نظرات شخصی بر آیات قرآن» آورده‌اند: [جای بسی تأسف و تعجب است که برخی از افراد مدعی قرآنی بودن از روی بی‌توجهی و یا عمداً از صدر اسلام تا کنون، نقش کلیدی پیامبر اسلام در هدایت امت را به شکل‌های مختلف کم‌رنگ و تضعیف نموده‌اند و حتی متأسفانه برخی اوقات با ارائه چهره‌ای غیر قرآنی و غیر الهی از رسول خدا، لزوم تبعیت از پیامبر اسلام را مخدوش کرده و راه را برای بیان نظرات شخصی خود به



عنوان نظر اسلام هموار ساخته‌اند.]

منظور از نقش کلیدی پیامبر اسلام در هدایت امت، چیست؟ چه کسی منکر شده که پیامبر اکرم، آورنده کتابی است از نزد خدایتعالی که بوسیله آن تاریخ را دگرگون کرده و صفات خدا و راه خدا را معرفی نموده و انسانها را از شرک و غیر خداپرستی نجات داده؟!!

آیا از خود پرسیده‌اند که در حال حاضر:

چه کسی در برابر منحرفان و مخالفان دین خدا و دشمنان حضرت رسول (ص) و منکران رسالتش ایستاده و از او و از وحی نازل شده بر او و از سنت او دفاع کرده؟!!

چه کسی به حکم خدایتعالی عمل کرده و مسلمانان را به وحدت واقعی (نه صوری و ظاهری) فرا خوانده؟!!

چه کسی مسیحیان منحرف از توحید و معتقد به تثلیث را به توحید دعوت نموده و علل انحراف آنان را نمایانده؟!!

چه کسی آثار خاورشنایان مغرض یهودی و غیر یهودی را به نقد کشیده و دست آنها را رو کرده؟!!

چه کسی سیره نویسان بی انصاف را که موزیانه ۲۳ سال پیامبری رسول خدا را انکار کرده‌اند، پاسخ داده و خیانتشان را در گزارش تاریخ آشکار نموده؟!!

چه کسی یک تنه در برابر دین ستیزان کینه توز ایستاده و حيله آنها را نافرجام ساخته؟!!

و چه کسی...

اگر اینها دفاع و پیروی از کتاب و سنت نیست پس چیست؟!!

آیا فکر نمی‌کنند، منحرفان و دشمنان دین خدا و کتاب و سنت را اشتباه

گرفته‌اند؟!!

اگر منظورشان مبارزه با غلو است، که آن هم عین حمایت و تبعیت از کتاب و سنت است، زیرا که خود آنحضرت و خدای آنحضرت نیز با غالیان و گزافه گویان و مدعیان دروغین پیروی از او بیزاری جسته اند.

آیات همت های ناروا نشانه فاصله از کتاب خدا و سنت رسول خدا نیست؟! اما پاسخ مثالی که از تفسیر بیان معانی آورده اند در جزوه شماره ۱ آمده و همانطور که ملاحظه می کنید در تفاسیر بزرگ شیعه نیز همان شأن نزول آورده شده و حتی با تعبیراتی شدیدتر و صریحتر که «خداوند پیامبر را مورد عتاب قرار داد و آیات مربوطه نازل شد». چرا کاسه از آتش داغتر و دایه دلسوزتر از مادر شده اند؟ آیا این خود، غلو و انحراف از قرآن نیست؟!

امادر مورد اعتراض عقلی آنها باید گفت: لازمه فهم و درک آیات، نه راه یافتن به زوایای ذهنی و فکری پیامبر است و نه احاطه و جودی بر او و نه روانکاوی وی، وظیفه ما تسلیم در برابر سخنان خدایتعالی است، که بیش از من و شما پیامبر عزیزش را دوست دارد. عتابش نیز بی حکمت نیست و درس است. ضمناً باید دانست که قطعی الصدور بودن کلام را از نیاز به نوشته دیگران مستغنی نمی سازد، بلکه باید می گفتند: «قرآنی که قطعی الصدور و قطعی الدلاله است، چگونه در روشن شدن کلامش محتاج نوشته دیگران شده است؟»

آنوقت ما پاسخ می دادیم اولاً شما که قطعی الدلاله نمی دانید به دلیل اینکه بلافاصله نوشته اید: [طبق آیات قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا اختصاص یافته است.] که خود این جمله نیز تناقض جدیدی است و معنایش اینست: ما از قرآن می فهمیم که قرآن را بدون تفسیر و تبیین رسول خدا نمی توان فهمید!!!

ثانیاً ما که قرآن کریم را مستقلّ بالفهم می دانیم، دانستن شأن نزول را برای فهم آیات ضروری نمی دانیم بلکه اطلاعاتی اضافی می دانیم (آنها به شرطی که

با ظاهر آیات مخالف نبوده و در تأیید آن باشد)

اما در مورد اعتراض دوم که نوشته‌اید: [اعتراض اصلی ما این است که چرا این نوشته رابه قرآن عرضه نکرده] پاسخ این اعتراض نیز همان پاسخ قبلی است، زیرا عرضه سخنان خارج از قرآن، به قرآن، وقتی است که ما قرآن را قابل فهم دانسته و معیار و میزان بدانیم نه به عکس، روایات رامبین آن. شگفتا که در اینجا با ما هم صدا شده و قرآن را معیار حق و باطل دانسته‌اند این تناقض را چگونه حل خواهند کرد؟!]

باید توجه داشت که گاهی معنی کلمات در مواضع مختلف، متفاوت و گاه دارای شدت و ضعف است. مثلاً کلمه «امام» به جاده‌ای که پیش روی ماست، به نامه عمل که در مقابل فرد است، و در جایی به پیشوای سیاسی و در موضعی دیگر به پیشوای معنوی و روحانی اتلاق می‌گردد. و از امام جماعت تا پیامبران برگزیده الهی را شامل می‌شود و شنونده یا خواننده باید توجه داشته باشد که دو نفری که با هم نماز به جماعت می‌خوانند، فرد پیش‌نماز (امام) را با حضرت ابراهیم علیه السلام اشتباه نگیرد (به صرف اینکه به هر دو امام گفته شده). و از این قبیل است کلمه «خطا» و «سیئه».

انسان مخلوقی است محدود، هم حواس ظاهری اش محدود است و گاه خطا می‌کند مانند خطا در سمع خطا در دید و... وهم ادراکات باطنی اش، و به اصطلاح روانشناسان رفتارگرا، این «آزمون و خطا» ها و تجربه هاست که موجب یادگیری در سطوح مختلف می‌گردد. بنابراین کلمه «خطا» کوچکترین اشتباه غیر عمدی تا بزرگترین خطاهای عمدی را شامل می‌شود. مثلاً تیراندازی که تیرش به هدف اصابت نمی‌کند، خطا کرده است. قاضی و مجتهدی که با تمام تلاش و اجتهادش احیاناً حکم و فتوایش مطابق واقع نباشد، خطا کرده است. تا برسد به خطاهای عمدی سارقان و رباخواران و جنایتکاران و آدم‌کشان و

دین فروشان و... آری همه اینها خطا کرده‌اند. ولی نوع خطا و شدت و ضعف آنرا قرینه حالیّه و مقالیه مشخص می‌سازد لذا باید توجه داشت خطا و گناهی که خداوند در قرآن به پیامبران نسبت می‌دهد از قبیل خطای غیر عمد و یا ترک اولی بوده و گاهی آن هم به اجتهاد خودشان برای رضای خدا و برای پیشبرد دین خدا و برای هدایت بیشتر مردم. حال آیا درست است کسی بگوید: «چون در قرآن به پیامبران، گناه و استغفار از گناه نسبت داده شده، چگونه انسانهای خطاکار و گنهکار قابل تأسی و پیروی باشند؟!» متأسفانه ایشان این اشتباه را هم در مورد کلمه «خطا» مرتکب شده‌اند و هم در مکتوب پیشین در مورد کلمه «سیئه»، و انشاءالله که این اشتباه غیر عمدی بوده باشد نه مغالطه... به آیات ۴۸ و ۴۹ سوره شریفه مائده اشاره کرده، و نوشته‌اند: [در هر دو آیه خداوند به پیامبر عزیزش فرمان می‌دهد که بر اساس آنچه به او نازل شده بین ایشان حکم کند و از خواسته‌ها و هواهای (نفسانی و غیر الهی) آنان تبعیت ننماید. اما در تفسیر بیان معانی در کلام ربانی آمده که پیامبر به این فرمان عمل نکرده.]

اولاً اگر قبول کنیم که پیامبر (ص) نیز علیرغم مقام والایی که دارد، بشری است با خصوصیات انسانی، علم غیب هم ندارد مگر اینکه خداوند به او وحی کند و اطلاع دهد، لذا ممکن است ناخودآگاه تحت تاثیر حرافیه‌های افراد قرار بگیرد و تصور نماید که شاید حق با او باشد. با توجه به اینکه در آن مورد خاص، پیامبر (ص) آنطور که در شأن نزول آمده، حکمی صادر نکرده و گرنه می‌بایست حدّ یا تعزیر انجام می‌شده و قبل از صدور حکم قطعی، آیات الهی به یاری اش آمده و او را از خطا مصون داشته است.

حال کجای این حرف می‌رساند که پیامبر حکم به باطل کرده، حق را به ناحق داده، بر اساس حکم خدا حکم نکرده، از خواسته‌های افراد پیروی کرده

و...؟!]

ثانیاً آنچه در آیات فوق (۴۸ و ۴۹ مائده) و در آیات دیگر در این مورد آمده تایید جنبه بشری آنحضرت است و احتمال تحت تاثیر قرار گرفتن و خطای غیر عمد را منتفی نمی سازد.

نوشته اند: [چطور ممکن است کسی به مطلبی برسد که رسول خدا به آن نرسیده باشد؟!]

آنچه ما بدان می رسیم و ادراک می کنیم ذره ای از دریای علمی است که خداوند به پیامبرش آموخته؛ اما این منافات ندارد که خداوند پس از داستان یوسف بفرماید: «تِلْكَ مِنْ أَنْبَاءِ الْغَيْبِ نُوْحِيهَا إِلَيْكَ مَا كُنْتَ تَعْلَمُهَا أَنْتَ وَلَا قَوْمُكَ مِنْ قَبْلِ هَذَا»: (آن - داستان یوسف و داستان پیامبران گذشته - از خبرهای غیبی است که بر تو وحی می کنیم، تو و قوم تو قبلاً از آن بی اطلاع بودید.) آری پیامبر (ص) قبل از نزول آیات، آنها را نمی دانست و از مضمون آیات و احکام بعدی اطلاع نداشت ولی بعد از نزول وحی و ابلاغ و تلاوت آن، مومنان و حتی منافقان و چه بسا کافران و مشرکان نیز از آن اطلاع یافتند و کودکان خردسال ما نیز اکنون آن داستان (داستان یوسف) را می دانند.

چه بسیارند احکامی که اکنون مومنین از لحظه تکلیف، موظف به انجام آن هستند که در اواخر عمر شریف حضرت رسول (ص) نازل شده و قبل از آن وظیفه ای نسبت بدان نداشتند یا تکلیفشان چیز دیگری بوده. کسی نمی تواند به ما بگوید: «چطور شما به این مطلب رسیده ای ولی پیامبر به آن نرسیده؟!»

در صفحه ۱۲ در مورد عصمت پیامبر (ص) نوشته اند: [خداوند در قرآن می فرماید پیامبر هر آنچه انجام می دهد تبعیت از وحی است، و سخن نمی گوید مگر به وحی. این همان عصمت پیامبر در قول و عمل است که در مجموع، سنت رسول خدا نامیده می شود. حال باید دید چرا (برخی) از این امر مهم

عمداً و سهواً غفلت کرده و بر اساس یک پیش فرض غلط، که از پیامبر اشتباه و خطا سر می‌زند، به خود اجازه می‌دهند که پیامبر را بعنوان قاضی و حاکمی معرفی کنند که حکم به ناحق می‌دهد؟! آیا با این طرز تفکر، سنت پیامبر به راحتی زیر سؤال نمی‌رود؟ و راه برای افراد سودجو و گمراه باز نمی‌شود؟ که سنت پیامبر را به بهانه اینکه «معلوم نیست وحی یا نظر شخصی پیامبر است» به راحتی کنار گذارند؟ و با این استدلال غلط که: «چون پیامبر فقط از نظر وحی و ابلاغ آن معصوم است» او را گناهکار و خطاکار معرفی کنند؟ [

قبل از بررسی و پاسخ به مطالب فوق، درخواست می‌شود به این جمله دقت کنید: «حال باید دید چرا برخی از این امر مهم عمداً و سهواً غفلت کرده و...» کاربرد دو کلمه «عمداً» و «سهواً» در جمله فوق صحیح بنظر نمی‌رسد، زیرا که این دو کلمه متضادند و نه مترادف و حکم هر دوی آنها یکی نمی‌باشد. (دقت شود)

و اما عصمت پیامبران :

از نظر ما عصمت پیامبران «ذاتی» نبوده که آنها ساختمان وجودشان غیر از دیگران باشد و احتمال هیچگونه سهو و نسیان و خطای غیر عمدی بر آنها نرود. زیرا که در این صورت دیگر نمی‌توانند الگو و اسوه و امام و سرمشق دیگران باشند. بلکه عصمت آنان اکتسابی و در اثر تعلیم و تربیت الهی است که در موارد سهو و نسیان و ترک اولی، خداوند ایشان را از خطا مصون داشته، تا کتاب و سنت یعنی دین خدا حفظ شده و هیچگونه خللی در آن راه نیابد. همانطور که قبلاً هم گفته شد بغیر از آنچه که وحی الهی بوده (کتاب خدا و تفصیل مجملات کتاب)، نظرات پیامبر نظرات خود ایشان است و مثلاً در مشورتها مومنین می‌توانند نظری خلاف ایشان داشته باشند ولی به هر حال بعد از تصمیم نهایی، آنها وظیفه دارند از آنحضرت تبعیت نمایند. چه کسی گفته است پیامبر هم چون

قاضی غیر عادل است که حکم به ناحق می دهد؟ آیا این حرف آنان تهمت ناروا نیست؟! کدام کتاب و کدامین سنت که سنگ آن را به سینه می زنند، به ایشان چنین اجازه ای را داده است؟! اما می گوئیم: تمام زندگی پیامبر زیر نظر خدایتعالی بوده، کوچکترین مسئله ای را به او گوشزد فرموده، اگر فرموده از گناهت استغفار کن! آنرا مشخص ساخته. اگر فرموده: «اما آنکس که بی نیازی جست، تو ای پیامبر به او می پردازی» بلافاصله مشخص کرده، این پرداختن به او برای چه هدفی بوده و فرموده: «وَمَا عَلَيْكَ إِلَّا يَزْكَوٰى» (بر عهده تو نیست که او پاک نگردد). بنابراین: از خود آیه شریفه معلوم می شود که رسول خدا (ص) برای پیشرفت دین خدا و برای تبلیغ آن به آن شخص توجه داشته، نه برای هدف شخصی و خواهشهای نفسانی! لذا دیگر کسی را نسزد که نسبت ناروایی بر ساحت مقدس آنحضرت روا دارد.

نوشته اند: [البته آیاتی چند از قرآن مورد سوء استفاده افراد غیر قرآنی قرار می گیرد و به واسطه آن می کوشند به شخصیت الهی پیامبر و عصمت ایشان حمله کنند.]

اولاً مشخص نکرده اند کدام آیات است که مورد سوء استفاده قرار می گیرد؟ و این افراد غیر قرآنی چه کسانی هستند؟ آیا منظور دشمنان اسلامند؟ که شب و روز با وسایل تبلیغاتی جدیدشان، دین خدا را آماج تیرهای شیطانی خود کرده اند؟ یا اینکه نه، منظورشان افرادی هستند که در برابر دشمنان اسلام ایستاده اند و از کتاب خدا و سنت پیامبر (ص) دفاع می کنند و تنها گناهشان این است که قرآن کریم را معیار و میزان حق و باطل می دانند و نه روایات را و می گویند صحت و سقم روایات ظنی باید با کتاب قطعی خدایتعالی معین گردد و روایات به قرآن عرضه شود نه به عکس! و البته جمله بعد آنها همین را مشخص می کند و منظور اصلی آنان را روشن می سازد، زیرا که نوشته اند: [در این

مورد هم، اگر قرآنی هستیم باید که در فهم و درک صحیح آن آیات به سنت پیامبر اکرم مراجعه کنیم.] و این همان حرف اصلی ایشان است که جا به جا آن را به نحوی تکرار کرده‌اند، و در نظر ما ایرادات بسیاری بر آن وارد است زیرا که مفهومی نیست:

۱- قرآن مستقلاً قابل فهم نمی باشد .

۲- روایات باید معیار قرار گیرد نه قرآن .

۳- کتاب و حدیث بخش الهی که فرموده: «وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا» و کتابی که هیچگونه اختلافی در مطالب آن نیست «أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا» (نساء ۸۲) (آیا در قرآن نمی‌اندیشند که اگر از نزد غیر خدا بود در آن اختلاف بسیاری می‌یافتند؟!)، عملاً از صحنه زندگی انسان خارج می‌شود. و روایات متفرق و اختلاف‌انداز جای آن را می‌گیرد.

۴- در صورت محور قرار گرفتن روایات، هر قومی و هر مذهبی و مسلکی روایات خود را ترجیح داده و موجب پیدایش و تثبیت مذاهب و فرق می‌گردد که مورد رضای خدایتعالی نمی‌باشد.

۵- نتیجه این می‌شود که کتاب خدا و کتاب مردم، از دست آنها گرفته شده و به شیء مقدسی تبدیل می‌شود که برای تبرک در مجالس از آن استفاده شده و یا برای ثواب و آمرزش اموات تلاوت می‌گردد.

اما این که سؤال کرده‌اند: [هدف از این برداشتها و نقل قول‌های کذب که مقام پیامبر را خدشه دار می‌کند، چیست؟]

اولاً: کدام برداشتها و کدام نقل قول‌های کذب؟ اگر منظورشان آن شأن نزول است که همانگونه که در جزوه شماره یک گفته شد، در تفاسیر مهم مفسران بزرگ شیعه نیز آمده، حتی با عباراتی شدیدتر. چطور ایشان تا به حال متوجه



نبودند؟! و اعتراضی به آنها نداشتند؟!!

ثانیاً: چرا مقام پیامبر را خدشه دار می‌کند؟! حضرت نوح (ع) چون خداوند به او وعده نجات اهلش را داده بود به تصور اینکه فرزند او نیز اهل اوست، عرض کرد: «خدایا پسر من اهل من است و وعده تو (در مورد نجات اهل من) حق است.» خداوند اشتباه او را اصلاح کرد و فرمود: «ای نوح از این امر اعراض کن زیرا که او اهل تو نیست و فرد ناشایستی است، و درخواست ناآگاهانه نکن.»

حال آیا می‌توانیم بگوییم این آیات مقام پیامبری حضرت نوح (ع) را خدشه دار کرده است؟! و آیا می‌توانیم به استناد این آیات بگوییم: چون نوح (ع) اشتباه کرد و درخواست نا بجایی از خدا نمود، بنابراین خطایش غیر قابل بخشش است. یا اینکه به عکس وظیفه داریم با خدای عالم هم صدا شده و بگوییم: «سَلَامٌ عَلَىٰ نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ - إنا كذلك نجزي المحسنين - إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُؤْمِنِينَ» (صافات ۷۹-۸۱)

اما این که چرا به پیامبر خدا (ص) دروغ می‌بستند و چرا در کتب روایاتمان اینهمه کذب و تهمت و... وجود دارد؟! و اینکه چه کسانی این دروغها را بافته‌اند و چه سودی از آن داشته‌اند؟! (چه در زمان حیات شریف آنحضرت و چه بعد از آن)

الف- در زمان حیات: به نظر ما دو دسته در زمان حیات رسول خدا به آنحضرت دروغ می‌بستند:

۱- دشمنان و مخالفان که نبوت او را انکار می‌نمودند و او را دروغگو و افتراگر می‌شمردند. اینها دروغ می‌بستند تا مانع پیشرفت دین خدا شوند زیرا که دین خدا منافع مادی و موقعیت اجتماعی آنان را به خطر می‌انداخت و یا با تعصبات جاهلی و فرهنگ منحرف آنان مغایرت داشت.

۲- دسته دوم عده‌ای از همان دشمنان و مخالفان زخم خورده که منافقانه در صفوف مسلمین خود را جا زده بودند ولی از اسلام و آورنده آن نفرت داشتند، طبیعی است چنین افرادی نیز همیشه پی فرصت بودند که از پشت به اسلام و پیامبر (ص) خنجر زنند و با دروغ و نیرنگ او را از میدان بدر برده و برای خود موقعیتی کسب کنند.

دو دسته فوق نتوانستند در زمان حیات رسول خدا هیچگونه گزند و آسیبی به دین خدا بزنند، زیرا که خداوند به لطف خود مشیت منحوس آنان را باز کرده و قدم به قدم، حقیقت آنها را آشکار می‌کرد، تا اینکه با نزول تمامی آیات قرآن، دین خدا اکمال یافت و نعمت بزرگ الهی اتمام پذیرفت.

ب- پس از حیات: پس از حیات رسول خدا سه دسته مهم زیر در دروغ بستن به دین خدا و رسول خدا (ص) از یکدیگر سبقت می‌گرفتند:

۱- سست ایمانان دنیا طلب و مزدورانشان که به دنبال نانی بودند که به نرخ روز بخورند، اگر چه مثل سنگ آن را از دست دیگری قاپیده باشند، اینان هیچ ابائی نداشتند که از قول رسول خدا (ص) به نفع خود روایتی بسازند.

۲- دوستان نادانی که برای مقابله با دسته اول، قربةً الى الله، دروغ می‌گفتند. و به رسول خدا دروغ می‌بستند و این عمل زشت خود را چنین توجیه می‌کردند که برای مصلحت دین جایز است (دروغ مصلحت‌آمیز که اشکالی ندارد). و مانند مارکسیستهای زمان ما تصور داشتند که هدف وسیله را توجیه می‌کند. ما که قصد بدی نداریم، نیتمان خیر و برای غلبه بر دشمنان و مخالفان است، آنها که دین ندارند، مؤمن که نیستند، مؤمنین با یکدیگر برادرند، غیبت غیر مؤمن که هیچ، حتی تهمت بر آنان نیز جایز است...

۳- باز هم همان دشمنان زخم خورده و منافقان، و این بار با تجربه بیشتر و میدان بازتر، افشاگری وحی الهی هم که نیست، لذا تا آنجا که توانسته‌اند

چهار اسبه تاخته و زیرکانه اسرائیلیات را به نام دین و مذهب به هم بافته‌اند. تا احکام و معارف دین همانگونه باشد که آنان از اول می‌خواستند، نه آنگونه که خدایتعالی فرستاده، و این همان چرخش ۱۸۰ درجه است که تمام ادیان توحیدی را به شرک آلوده کرده، خانه کعبه ساخته ابراهیم بت شکن را بتخانه می‌کند، عیسای مسیح پیامبر و بنده خدا را به خدایی می‌رساند و موسی کلیم مخالف فرعون و فوعونیان را طرفدار شارون و افرادی بدتر و کثیف‌تر از او جلوه می‌دهد.

پیامبر عظیم‌الشان اسلام<sup>۱</sup> که به تأیید و تأکید قرآن همچون سایر پیامبران الهی از بنی آدم بوده و بشری مانند دیگران که به مقام منیع رسالت الهی رسیده، فوق بشر معرفی کرده، صفات خاص خداوند را به او نسبت می‌دهند و خلقتش را قبل از خلقت آدم می‌دانند؛ آدم روضه او را خوانده تا خدا او را بخشیده، نوح نبی به او متوسل شده تا از طوفان نجات یافته، عمویش ابوطالب از پستان خود به او شیر داده، وقتی به معراج رفته و به عرش رسیده خدا را در حال نماز دیده، به هر کجا که قدم می‌نهاد تمام سنگ ریزه‌ها و درختان به او تعظیم و سلام می‌کردند، هر کس از بالا بر قبر شریف او بنگرد کور می‌شود و...

اما از آنجا که این آخرین دین الهی باید تا پایان جهان راهگشای انسانها باشد خدایتعالی بر طبق وعده خود، آنرا حفظ فرموده و کتابش را معیار و میزان سخنان قرارداد و رسول خدا نیز بر این امر تأکید فرموده که راه تشخیص همین است و بس که: «مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ فَخُذُوهُ، وَمَا خَالَفَ الْقُرْآنَ فَدَعُوهُ، فَاضْرِبُوهُ عَلَى الْجِدَارِ، فَهُوَ زُخْرُفٌ، فَلَمْ أَقْلُهُ.»

(آنچه موافق قرآن است بگیرید، و آنچه مخالف قرآن است، ترکش کنید، به دیوارش بکوبید، مزخرف است، من آنرا نگفتم). بنابراین قرآن، مبین و روشنگر روایات صحیح از ناصحیح است و نه به عکس.

اما پاسخی که ایشان به سؤال خود (اینکه چرا به پیامبر خدا دروغ بسته‌اند؟)، داده‌اند :

[۱- خراب کردن شخصیت پیامبر در بین امت و گناهکار و خطاکار نامیدن او تا گناهان و خطاهای خودشان ناچیز شمرده شود و توجیهی برای اعمال زشت خویش داشته باشند.

۲- امور خلاف و خطا و عقاید گمراه‌کننده خود را در قالب روایات جعلی به پیامبر منسوب نموده و در نهایت خود را تبرئه سازند .

۳- نسبت خطا و اشتباه به پیامبر تا بخشی یا تمام سنت رسول (ص) را کنار زده و رأی خود را به جای آن برگزیده و عمل نمایند.]

بنظر ما سه پاسخ فوق در حقیقت یکی بیش نیست و در هر سه آنها تمامی دروغها و نسبت‌های ناروایی که در طول تاریخ به پیامبر (ص) داده شده و تمام روایات جعلی، در نسبت «خطا و اشتباه» خلاصه شده و علت آن نیز در «توجیه اعمال زشت و تبرئه خود» منحصر گردیده! چرا؟! آیا روایات دروغین فقط آن دسته از روایاتند که نسبت خطا به پیامبر می‌دهند؟! و علت آن هم فقط اینست که خطاکاران، خطاها و اعمال زشت خود را توجیه نمایند؟!!

اگر منظور از گناه و خطا، گناه و خطای عمدی مانند سایر مردم منحرف است که چنین تهمتهایی از سوی دشمنان کوردل بوده و به تصدیق تمام انسانهای منصف عالم اعم از مسلمان و غیر مسلمان، آنحضرت از چنین اتهاماتی مبرا است. ولی اگر منظور ترک اولی و یا بی‌صبری در هدایت مردم بوده که خداوند به او یادآور شده، این نیز نه تنها اعمال زشت کسی را توجیه نمی‌کند، بلکه صداقت در گفتار و خلوص در رساندن وحی الهی و حقانیت آنحضرت را می‌رساند.

با عنوان [بهانه قرار دادن خلقت بشری پیامبر برای نادیده انگاشتن

مقامات الهی ایشان] نوشته‌اند: [درست است که پیامبر بشری مثل ماست ولی به صرف بشر بودن نمی‌توان فضائل و مقامات علمی ایشان را ندیده گرفت.]

آری دشمنان و مخالفان پیامبران بهانه می‌آوردند که چرا معجزه نمی‌کند؟ چرا به آسمان نمی‌پرد؟ چرا خانه طلائی ندارد؟ چرا غذا می‌خورد و در بازارها راه می‌رود؟... اما خداوند در پاسخ آنها می‌فرماید: «قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا» (اسراء ۹۳) بگو منزله است خدای من، آیا جز این است که من بشری فرستاده‌ام خدا هستم و این توقعاتی که شما از من دارید کار خداست. آوردن معجزه در اختیار من پیامبر و به قدرت من نیست.

متأسفانه ایشان هم همان خطای منکران را مرتکب شده و تصور کرده‌اند که معجزات انبیاء فعل خود آنان بوده و در اختیار آنان زیرا که آنرا با نبوغ علمی اینشتین، نیوتن، ارشمیدس، ادیسون و قدرت و جثه قوی طالوت مقایسه نموده‌اند.

آری دشمنان و مخالفان حقیقت همیشه تلاش داشته‌اند تا رسالت پیامبران را انکار نمایند و می‌گفتند: «مَا أَنْتُمْ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا وَمَا أَنْزَلَ الرَّحْمَنُ مِنْ شَيْءٍ» (یس ۱۵) (شما جز بشری همانند ما نیستید و خدای رحمان چیزی را نازل نکرده)، «مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ» (شعراء ۱۵۴)

(تونیستی مگر بشری مانند ما، اگر راست می‌گویی نشانه و معجزه‌ای بیاور). ولی خداوند می‌فرماید: «قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمْ إِلَهُ وَاحِدٌ» (فصلت ۶ و کهف ۱۱۰) (بگو من بشری همانند شما هستم ولی بر من وحی می‌شود که معبود شما معبودی یگانه است). توجه داشته باشید که خداوند نمی‌فرماید به آنها بگو من بشری هستم با فضائل و مقاماتی چنین و چنان، با قدرتی فوق هر انسان، شفاء دهنده همه مریضان و برآورنده حاجت

تمام حاجتمندان و ...

اصولاً انبیاء الهی مردم را بسوی خدایتعالی دعوت می کردند نه بسوی خود  
 «قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي» (یوسف ۱۰۸)  
 (بگو این راه من است ، من و پیروانم با بصیرت کامل بسوی خدا دعوت  
 می کنیم)

بنابراین آیه شریفه دلالت دارد بر اینکه پیروی واقعی از پیامبر (ص) در این  
 است که همچون آنحضرت مردم را به سوی خدا فراخوانیم (پس پیامبر ستایی و  
 مداحی و غلو و زیاد روی در مورد پیامبر (ص) نه تنها پیروی از پیامبر نیست  
 بلکه نافرمانی و انحراف است)

ولذا اطاعت از رسول خدا یعنی به دنبال او بودن و هم چون او در ابلاغ و  
 تبلیغ دین خدا و رساندن پیام قرآن کوشیدن. و بدین جهت است که اطاعت از  
 پیامبر اطاعت از خداست زیرا که پیامبر فرمان خدا را ابلاغ می کند «وَمَا عَلَى  
 الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ».

رحمة للعالمین است چون پیامش پیام رحمت بخش برای جهانیان است.  
 پیروی از او نشانه محبت به خداوند است ، چون پیروی از دستوراتی است که از  
 طرف خدا آورده.

وعصیان او نیز عصیان فرمان خداست. و تکذیب او نیز در حقیقت  
 تکذیب آیات الهی است که بر او نازل شده. به آیات ذیل از سوره شریفه انعام  
 توجه کنید: (آیات ۳۲ تا ۳۵)

«می دانیم آنچه کافران گویند تو را غمگین می سازد. آنها تو را تکذیب  
 نمی کنند (خصوصاً شخصی با تو ندارند). بلکه ستمگرانی هستند که آیات  
 خدا را انکار می کنند.

پیامبران قبل از تو نیز تکذیب شدند و در برابر تکذیب ، صبر پیشه کردند.

و (نیز) آزار دیدند، تا اینکه یاری ما برایشان رسید. کلمات خدا را تبدیل کننده‌ای نیست. بی تردید اخبار پیامبران به تو رسیده. و اگر اعراض آنها بر تو گران می‌آید، چنانچه بتوانی سوراخی در زمین پیدا کن و یا نردبانی بسوی آسمان دراز کن و (از آسمان وزمین) معجزه‌ای برایشان بیاور. اگر خدامی خواست (جبراً) همه را بر هدایت خود گردمی آورد. پس هرگز از ناآگاهان مباش (فَلَا تَكُونَنَّ مِنَ الْجَاهِلِينَ)!

کافی است بدون پیش فرض در آیات فوق دقت کنی، تا هم خدا را درست بشناسی، هم رسول خدا را و صفات او را و محدودیت او را و در عین حال دلسوزی و صداقت او را!

و اما اینکه نوشته اند: [نطق او منطبق بروحی است] و در صفحه ۱۳ نیز ذکر کرده اند: [سخن نمی‌گوید مگر به وحی]

به آیات مربوطه که در سوره شریفه نجم آمده است توجه کنید:

از روی هوای نفس سخن نمی‌گوید

مَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ

آن جز وحی چیزی نیست.

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ

شدید القوی (فرشته وحی) به او تعلیم داده

عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَىٰ

نیرومندی که استیلا یافت.

ذُو مِرَّةٍ فَاسْتَوَىٰ

در حالیکه او در افق اعلی بود.

وَهُوَ بِالْأُفُقِ الْأَعْلَىٰ

پس نزدیک شد و نزدیکتر آمد.

ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ

تا به فاصله دو کمان یا کمتر رسید.

فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ

سپس (خداوند) آنچه را باید بر بنده‌اش

فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ

وحی کرد.

یک بار دیگر به آیات فوق توجه کنید کاملاً روشن است که منظور این نیست که تمام سخنان پیامبر وحی است، بلکه منظور آن آیاتی است که بر او

وحی شده است. بعلاوه اگر همه سخنان پیامبر وحی بود، باید کاتبان وحی همه آنها را می نوشتند و ضبط می کردند. ضمناً قرآن، کلام خدا و معجزه الهی است ولی سخنان پیامبر کلام خود اوست و نه معجزه.

و اما با تعجب پرسیده اند: [آیا اصرار بر جنبه کمالات الهی پیامبر غلو و شرک است و اصرار بر جنبه بشری پیامبر، توحید خالص؟]

پاسخ ما اینست که: افراط و تفریط، هر دو انحراف است. آری نسبت دادن صفات الهی به آنحضرت و انجام رفتاری با او که فقط شایسته ذات اقدس الهی است، غلو و شرک است. و اصرار بر جنبه بشری همراه با انکار رسالت آنحضرت نیز کفر است.

و اما تاسف ما از این است که، تمامی دشمنان دین خدا و رسول خدا دست به دست هم داده دین خدا را به سخره میگیرند، رسالت رسول خدا را منکر می شوند، هر اتهامی را به او روا می دارند، و تمام اینها به استناد روایات جعلی ضد قرآنی که غالیان و دشمنان در قالب محبان و دوستان ساخته اند، و در این میان برخی مدعیان طرفداری از خدا و رسول، یابی تفاوتند و سرگرم دنیا و یا دشمن را عوضی گرفته به جای اینکه پاسخ دهندگان به منکران و استهزاء کنندگان را یاری دهند، ناله و نفرین می کنند که چرا گفته اید: پیامبر خدا نیز بشری بوده دارای غرائز بشری و علیرغم مقام والای رسالت، احتمال سهو و نسیان غیر عمدی از او منتفی نبوده، لذا خدایتعالی خطاب به آنحضرت فرموده: «وَأَذْكُرُ رَبَّكَ إِذْ أَنْسَيْتَ» (کهف ۲۴) (آنگاه که فراموش کردی خداوندت را بیاد آر).

و اما روایتی از تفسیر بیان معانی نقل کرده و در پاورقی آورده اند که: [جالب است بدانید که به منابع نقل این روایت مراجعه شد، در هیچ یک از این کتب عبارتی یافت نشد که ترجمه آن این جمله فارسی باشد: «در امور جاری زندگی و مواردی که وحی خدا به من نمی رسد»]



همانطور که قبلاً اشاره شد در تمام آیاتی که خداوند بشر بودن پیامبر را تایید می‌نماید بلافاصله رسالت الهی و وحی خداوندی را بر او ذکر می‌نماید یعنی که تفاوت او با دیگران در تلقی و دریافت وحی است. بنابراین قید توضیحی فوق به قرینه قرآنی کاملاً به جا بوده است. و با حذف آن نیز در معنی روایت تفاوتی حاصل نمی‌شود. توجه کنید: از رسول خدا (ص) نقل شده که فرمود: «من هم بشری مانند شما هستم، برخی از شما برای رفع اختلاف نزد من می‌آیند و برخی بهتر از برخی دیگر سخن گفته ممکن است چنان تحت تاثیرم قرا دهید که حقی را به ناحقی دهم، اما بدانید، حقی که بدین ترتیب با - خدعه و لفاظی - از من گرفته شود، قطعه‌ای از آتش است.»

سپس حدیثی از مسند احمد بن حنبل آورده اند که: [پیامبر قسم می‌خورد که از دهانش خارج نمی‌شود مگر حق]. مگر کسی خدای ناکرده نسبت ناحق گفتن و مخالفت با دستورات حق تعالی را به پیامبر (ص) داده؟! این سخن با آنچه مفسران گفته‌اند که: خداوند با نزول آیات، اشتباه غیر عمدی پیامبر (ص) را اصلاح کرده و حفظش نموده است، تضادی ندارد.

در پاورقی نوشته‌اند: [چگونه ممکن است خداوند به پیامبرش بفرماید بر اساس آنچه بر تو نازل شده و بر اساس آنچه به تو نمایانندیم حکم کن. اما پیامبر خدا بدون آنکه وحی به او برسد، حکم کند؟]

پاسخ اینکه: هر قاضی عادل بر اساس کتاب و سنت، پس از تفحص و تحقیق و اجتهاد و شواهد و بیانات ارائه شده حکم می‌کند، حال اگر با تمام این تفصیل در حکمش خطا کند، نه تنها مقصّر نیست بلکه «فَلَهُ أَجْرٌ وَاحِدٌ»

(برای او اجر و پاداش اجتهاد و تلاشش محفوظ است) و این خطای غیر عمدی و بدون تقصیر و قصور را نباید با خطای قاضی رشوه بگیر و طرفدار مجرم خلط کرد و اشتباه گرفت (که مغالطه است). و نمی توان به او گفت که خلاف حکم خدا حکم کردی پس کافری، ظالمی، فاسقی.

ولی خود طرفی که می داند حق با او نیست، باید بداند و یقین داشته باشد که خداوند علام الغیوب است و «عِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ...» (انعام ۵۹) (کلیدهای غیب نزد اوست و جز او کسی به آن واقف نیست...) و او سریع الحساب است.

اما آنچه که مجدداً دل ایشان را به درد آورده:

باید عرض کنم مسابقه پیامبر (ص) با همسرش نه تنها خواری محسوب نمی شود بلکه بعکس دلیل بر تکامل روحی آنحضرت و توجه او به حقوق خانواده است، بطوری که آنهمه وظایف بزرگ و ماموریت‌های مختلف، او را از آن باز نداشته است. و ضمناً خنده نمازگزاران، بر عکس برداشت بیمار دلان از روی تمسخر نبوده بلکه از آن نتیجه و برداشت اخلاقی داشتند.

و **بلاخره** نوشته اند: [اگر می خواهیم قرآنی باشیم می بایست از رسول خدا پیروی و اطاعت کامل نمائیم و دیدگاه مانسبت به پیامبر خدا باید آنگونه باشد که خداوند از او توصیف نموده.]

شبیبه سخن فوق را قبلاً هم آوردند و مانشان دادیم که دور باطل است.

اما حقیقت اینست که:

اگر می خواهیم قرآنی باشیم باید به قرآن مراجعه کنیم و آنرا امام و سرمشق خود قرار داده، معیار سنجش حق و باطل بدانیم، تا اعتقادات و اخلاقمان و رفتارمان مطابق قرآن باشد. تنها و فقط در این صورت است که قرآنی هستیم و می توانیم ادعا کنیم: از خدا و رسول خدا پیروی و اطاعت کرده ایم، که خدایتعالی فرموده: «إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمُ...»

وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنْ اتَّبَعَ الذِّكْرَ وَخَشِيَ الرَّحْمٰنَ الْغَیْبَ

الْعَبْدُ الرَّاجِیْ اِلٰی رَحْمَةِ اللّٰهِ وَغُفْرَانِهِ

وَ الْخَائِفُ مِنْ عَذَابِهِ وَ نِیرَانِهِ

رهنما

۸۱/۱۲/۱

قرآن

معیار و میزان

(۳)

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

«الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ سَلَامٌ عَلَىٰ عِبَادِهِ الَّذِينَ أَصْطَفَىٰ.»

در تاریخ ۸۱/۱۲/۹ مکتوب دیگری تحت عنوان «قرآن را بازیچه مقاصد خود قرار ندهیم!» از طرف مخالفان محترم توزیع گردید. که ذیلاً نکات عمده آن مورد بررسی قرار می‌گیرد:

نوشته‌اند: **[** نویسنده قرآن معیار و میزان... در صفحه یک نوشته خود تحت عنوان «فهم قرآن»، آیاتی را در جهت <sup>نظری</sup> خود توضیح داده و در نهایت نوشته که طرف مقابل او می‌گوید: قرآن به تنهایی غیر قابل فهم است. اگر منظور او بنده یا دوستانم است، در محضر خداوند می‌گوییم: لعنت خدا و رسول خدا و ملائکه و مؤمنین بر بنده، اگر چنین حرفی را گفته یا نوشته باشم. **]**

اولاً: یا باید کلمه دوستانم از جمله فوق حذف گردد، یا اینکه فعلهای بعدی از مفرد به جمع تبدیل گردد تا هم از نظر ادبی اصلاح شود و هم دوستان از این رحمت بی نصیب نباشند؟

ثانیاً: جایی که می‌توان از خداوند رحمان برای خود و دیگران، خیر و رحمت و هدایت طلب نمود، چرا لعن و نفرین؟!

بیایید با هم بگوییم: ای ایزد منان و ای خدای رحمان، بر ما و همه برادران دینی ما منت بده و ما را از خزانه رحمت بیکرانت به نعمت هدایت متنعم کن که

سخت محتاج لطف توایم.

ثالثاً: ایشان در مکتوب چگونه قرآنی باشیم در صفحه ۳ به استناد آیه ۴۴ نحل نوشته‌اند: [تبيين و تفسير كلام الهی از دیگر وظایف پیامبر اکرم است و در پاورقی آورده‌اند «مقام تبیین همانا تفسیر و توضیح است» و در صفحه ۹ [طبق آیات قرآن مقام تفسیر و تبیین به رسول خدا اختصاص یافته است].

در صفحه ۱۲ [در این مورد هم... باید که در فهم و درک صحیح آن آیات به سنت پیامبر اکرم (ص) مراجعه کنیم].

اگر چه بنظر ما پاسخ اظهارات فوق هم در جزوه شماره ۱ و هم در جزوه شماره ۲ مشروحاً داده شده؛ اما در عین حال باز هم برای رفع ابهام تکرار می‌شود که کلمه تبیین در قرآن پژوهی\*، گاه به معنی تفصیل آیاتی که به صورت مجمل در قرآن کریم آمده، بکار می‌رود؛ و همانطور که قبلاً شرح داده شد مثلاً تعداد رکعات و چگونگی برگزاری نماز در قرآن نیامده و خداوند آن را خارج از قرآن به پیامبر (ص) تعلیم داده و خود آنحضرت و مومنین موظفند از آن پیروی نمایند و این همان سنت پیامبر است که در کنار کتاب خدا و جزء لاینفک دین مبین است و همه مسلمانان آنرا واجب الاجرا می‌دانند.

اما گاه کلمه تبیین نه به معنی تفصیل مجملات، بلکه به معنی تفسیر و توضیح آیات (یا برخی آیات) بکار می‌رود؛ که به این معنی نه در برابر مجمل بلکه در برابر «مبهم» می‌باشد. و در این مورد آنانکه آیات قرآن (یا برخی از آیات) را مبهم و غیر قابل فهم می‌دانند، می‌گویند: برای فهم آن، باید به روایات مراجعه نمود؛ یا به عبارت دیگر «سنت مبین قرآن است». یقیناً نویسنده محترم یا نویسندگان مکتوب

\* - البته همانطور که قبلاً با دلایل و شواهد اثبات گردید؛ در قرآن کریم واژه تبیین در برابر کتمان آمده و به معنی اظهار و تلاوت و ابلاغ آیات است.

«چگونه قرآنی باشیم» یا این درسهای ابتدایی اصولی را نگذرانده‌اند و یا دچار فراموشی شده‌اند، وگرنه پی می‌بردند که جملات ایشان معنا و نتیجه‌ای جز آنچه ما برداشت کرده‌ایم، ندارد.

و اما اینکه نوشته‌اند: [اینجانب بیش از ۵۰ آیه را به عنوان شاهد سخن خود آورده‌ام که اگر این آیات قابل فهم نبود، کاربنده عملی عبث بوده است]. آری ما نیز گفته‌ایم که عمل شما با سختتان هماهنگی ندارد.

و اما جمله بعد: [بدیهی است آنجا که مراد، مقصود و منظور برخی آیات برای برخی افراد معلوم نیست و یا مانند آیات احکام مجمل بوده و تفصیل و توضیح نیاز دارد، برطبق تعالیم آیات قرآن فرد موظف است به اهل قرآن مراجعه نماید]. و سپس ادامه داده‌اند: [و اهل قرآن که تبیین مراد و مقصود آیات با آنان است، پیامبر خدا(ص) و پس از ایشان، افرادی هستند که پیامبر خدا(ص) صفات آنان را بیان نموده و بیان آنان در مورد سنت پیامبر برای ما حجت است].

اولاً: در جمله اول دو معنی تبیین یعنی «تفسیر و توضیح» و «تفصیل مجملات»، با یکدیگر خلط شده و معلوم نیست کدامیک مراد است.

ثانیاً: خداوند که فرموده: قرآن را به زبان عربی روشن و آشکار فرستادیم، چه دلیلی دارد که مراد و مقصود و منظور آن معلوم نباشد؟ آیا این از شأن کتاب هدایت دور نیست؟! مگر اینکه شخص زبان قوم را نداند که در این صورت نیز، فهم آن منحصر به افراد خاص نمی‌شود.

ثالثاً: اینکه بگوییم: «مراد، مقصود و منظور آیات معلوم نیست» با «غیر قابل فهم بودن» چه فرقی دارد؟!

اگر بگویند: ما که نگفتیم همه آیات برای همه مردم، بلکه گفتیم: برخی آیات برای برخی افراد.

پاسخ: قید «برخی آیات برای برخی افراد» را در مکتوب جدیدتان اضافه

کرده‌اید، احتمالاً به دو دلیل: ۱- یا تحت تأثیر مطالب جزوه قرآن معیار و میزان ۱ قرار گرفته و متوجه تناقض گفتارتان شده‌اید.

۲- یا برای اینکه دست خود را در استناد به قرآن کریم، بدون تفسیر و روایتی از پیامبر (ص) و ائمه (ع) باز نگه دارید تا هر آیه‌ای را که خودتان خواستید به آن استناد کنید ولی به هنگام استناد ما بگویید تفسیر و توضیح آن به عهده سنت است! و اما جمله دوم:

اولاً: از این جمله چنین بر می‌آید که پیامبر خدا (ص) صفات ائمه را بیان نموده نه اینکه ایشان را نامبرده و یا نصب کرده باشد.

ثانیاً: قسمت آخر جمله با قسمت اولش تناسب ندارد. [تبیین آیات به عهده پیامبر و ائمه است، و بیان ائمه در مورد سنت پیامبر برای ما حجت است.]

و اما این که نوشته‌اند: [اگر آقای... به سراغ خطبه امام علی (ع) رفت، آیا قرآن را از فهم، حجیت، نور مبین و هدایت بودن ساقط کرده است؟]

اینجانب اگر به سراغ هر کتابی غیر از قرآن کریم بروم، به لطف الهی و به یاری او، با مشعل هدایت قرآنی، و با اتمام به کتاب خدا به سراغش خواهم رفت. (کتابی که بارها به تفکر و تعقل و تدبر دعوت نموده، نه جمود و تحجر)؛ تا نه زن را کژدم و ناقص الخلقه بدانم و نه ابلیس را فرشته!

و نتیجه گرفته‌اند: [کتاب خدا با سنت پیامبر مانعة الجمع نیستند و هر دو معیار و میزان هستند؛ پس بی انصافی است که معیار و میزان بودن رسول خدا را حذف کرده و بگوییم فقط قرآن معیار و میزان است.]

باز هم برای چندمین بار می‌گوییم: هم کتاب خدا حجت است که اصل دین است و پیامبر خدا (ص) نیز تابع آن است و هم سنت قطعی و متواتر رسول خدا (ص)؛ که آن هم به تعلیم خداوند بوده و خود آنحضرت نیز تابع آن بوده (نه شارع آن)<sup>(۱)</sup> و عملاً به همان افرادی که از بین آنها مبعوث شده بوده تعلیم داده و آنها نیز پیام رسول خدا را

۱- همانگونه که در آیه ۳ سوره شریفه شوری آمده: «شَرَعَ لَكُمْ مِنَ الدِّينِ...» (دین

را خداوند برای شما تشریح کرد...)



در همان زمان حیات رسول خدا (ص) به دیگران می‌رساندند و تفصیل مجملات معطل‌نمانده تا دیگران سالها بعد از او آن را بیان نمایند. و ما نیز خود را تابع کتاب و سنت می‌دانیم و همین نمازمان نشانه آن. ولی باید توجه داشته باشیم: اکنون که رسول خدا (ص) در بین ما نیستند، مطالبی که از آنحضرت نقل شده یا متواتر و قطعی است که در این صورت باید متفق علیه بوده و به قول حضرت امیر (ع) جمع‌کننده باشد نه تفرقه انداز. در غیر این صورت سخنانی است منسوب که درستی یا نادرستی آنها منوط به تأیید قرآن است. بنابراین معیار تشخیص سنت از بدعت، فقط قرآن است.

در ذیل صفحه ۳ آورده‌اند: [نویسنده با توجه به سؤالات و شبهات ابتکاری خویش - که از نظر علمی مردود است - در مقام پاسخ به آنها بر آمده... در حالی که اصلاً ربطی به مقاله اینجانب ندارد.]

پاسخ نقضی و حلّی ما به همان مشکل اصلی ایشان بوده است که در صفحات قبل نیز بدان اشاره شد و در حقیقت محور اصلی مکتوب «چگونه قرآنی باشیم» را تشکیل می‌دهد.

### و اما دو کشف بزرگ و بی سابقه ایشان!

اینجانب در پاسخ نقضی به این سخن آنان که گفته‌اند: برای فهم قرآن (یا قسمتی از قرآن) باید به سنت رسول و روایات مراجعه کنیم، نوشته‌ام: «روایاتی که می‌گوید: سخنان ما را به قرآن عرضه کنید تا درست و نادرست آن مشخص شود، آنقدر زیاد است که برخی بزرگان همچون شیخ مرتضی انصاری، در مورد آنها ادعای تواتر نموده‌اند. اگر قرار باشد قرآن مستقلاً فهمیده نشود، چگونه می‌توان روایات را به آن عرضه کرد؟ آیا این دور نمی‌باشد؟! (از طرفی برای تشخیص درستی روایات باید آن را به قرآن عرضه داشت و از طرف دیگر برای تفسیر آیات باید از روایات استفاده کرد!!)». و به نظر من از قرینه کلام کاملاً پیداست که منظور از «سخنان ما را به

قرآن عرضه کنید» یعنی سخنانی که منسوب به ماست نه سخنانی که مطمئن هستید از ماست. ولی ایشان نوشته‌اند: [این نقل، کذب مطلق و توهین به پیامبر خدا و ائمه دین است\*]. روایتی که چنین مفهومی را برساند وجود خارجی ندارد... مگر پیامبر خدا و ائمه معصومین حرف نادرست و دروغ هم می‌زنند؟ اگر راست می‌گویید روایاتی که این مضمون و مفهوم را می‌رساند عرضه کند...]. بعد هم زحمت کشیده اصلاح کرده‌اند که: [در بیانات معصومین (ع) آمده اگر قولی یا حدیثی به شما رسید که منسوب به ماست، اما شما به انتساب آن قول به ما یقین ندارید آن قول را بر قرآن و احادیث و سنت قطعی نبوی عرضه کنید تا صحت انتساب آن مشخص گردد...]. و سپس این برهان قاطع را ادامه داده‌اند تا به کشف دوم رسیده و پس از کشف دوم نیز دوباره بر کشف اول خود نازیده‌اند.

و اما کشف دوم: می‌نویسند: [نویسنده در این موضوع قول شیخ مرتضی انصاری را به عنوان شاهد خود نقل کرده است. حال سؤال این است که او، شیخ مرتضی انصاری را چقدر می‌شناسد؟ آیا قول او را به عنوان شاهد قبول دارد؟ کتب او را دیده و خوانده است؟ چند صفحه آن را درس گرفته؟ این نقل خود را از کدام کتاب شیخ و از چه صفحه‌ای نقل می‌کند؟... اگر با تحقیق به این مطلب رسیده‌کپی آن صفحات را در اختیار همگان قرار دهد اگر به این کار مبادرت کرد معلوم است محقق و صادق است. و اگر نه در این زمینه به شیخ مرتضی انصاری هم تهمت زده است.]. پاسخ کشف اول و اصلاحیه مربوطه:

«مُحَمَّدُ بْنُ إِسْمَاعِيلَ عَنْ فَضْلِ بْنِ شَاذَانَ عَنْ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ وَ غَيْرِهِ، عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: خَطَبُ

\*- آیا این سخنان، شما را به یاد قاضی همدانی نمی‌اندازد؟! (البته نه قاضی عبدالجبار همدانی عالم

النَّبِيِّ (ص) بِمِنِي فَقَالَ: أَيُّهَا النَّاسُ مَا جَاءَكُمْ عَنِّي يُوَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَأَنَا قُلْتُهُ وَمَا جَاءَكُمْ يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَمْ أَقُلْهُ.»

اصول کافی جلد ۱ کتاب فضل العلم صفحه ۱۱۶

«امام صادق علیه السلام فرمود که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در منی خطبه خواند و سپس فرمود: ای مردم آنچه از من به شما می‌رسد چنانچه موافق کتاب خدا باشد من آن را گفته‌ام و اگر مخالف کتاب خدا باشد من آن را نگفته‌ام.»

آیا می‌توان پرسید: چگونه ممکن است آنچه از رسول خدا می‌رسد مخالف کتاب خدا باشد؟! مگر نگفته‌اند هر چه از دوست می‌رسد نیکوست؟ آیا چنین سؤالی جز حاصل بی‌توجهی و یا خدای ناکرده لجاج و مغالطه عمدی است؟! و اما اینکه برخی از بزرگان مانند شیخ مرتضی انصاری درباره روایات وارده در مورد عرضه حدیث به قرآن ادعای تواتر کرده‌اند:

ایشان در کتاب فَرَائِدُ الْأُصُولِ مشهور به رسائل صفحه ۶۳ در سطر ۸ و ۹

می‌نویسد:

«وَأَمَّا أَخْبَارُ الْعَرْضِ عَلَى الْكِتَابِ فَهِيَ وَإِنْ كَانَتْ مُتَوَاتِرَةً بِالْمَعْنَى إِلَّا أَنَّهَا طَائِفَتَيْنِ أَحَدُهُمَا مَادَّلٌ عَلَى طَرَحِ الْخَبَرِ الَّذِي يُخَالِفُ الْكِتَابَ وَالثَّانِيَةُ مَادَّلٌ عَلَى طَرَحِ الْخَبَرِ الَّذِي لَا يُوَافِقُ الْكِتَابَ...»

(و اما اخبار عرضه - احادیث - بر کتاب خدا، متواترند. جز اینکه بر دو

دسته‌اند، یک دسته دلالت دارند بر رد و طرح خبری که مخالف کتاب خداست، و

دسته دیگر دلالت دارند بر طرح خبری که موافق کتاب نمی‌باشد.) و روایات زیادی

را در این زمینه می‌آورد که اینجانب به عنوان نمونه دو روایت آن را از صفحه ۶۲

سطر ۱۳ و ۱۴ برای شما نقل می‌کنم:

و قوله عليه السلام لمحمد بن مسلم: «مَا جَاءَكَ مِنْ رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ

يُؤَافِقُ كِتَابَ اللَّهِ فَخُذْ بِهِ وَ مَا جَاءَكَ مِنْ رِوَايَةٍ مِنْ بَرٍّ أَوْ فَاجِرٍ  
يُخَالِفُ كِتَابَ اللَّهِ فَلَا تَأْخُذْ بِهِ.» (ابو عبد الله (امام صادق) علیه السلام به  
محمد بن مسلم فرمود: هر روایتی از من به تو رسید چه از طریق فرد درستکار یا  
فاجر، چنانچه موافق کتاب خدا بود، آن را بپذیر و در صورت مخالف بودن با کتاب  
خدا، آن را نپذیر.)

و اما در کشف دوم، همراه با سؤالاتی مرا چنان منکوب نموده‌اند که یاد  
«اسطقس فوق اسطقسات» افتادم. (می‌گویند یکی از فلاسفه مشاء وقتی از دنیا رفته  
بود دو ملکی که برای پرسش بر او حضور یافته بودند، وقتی می‌پرسند من ربُّک؟  
پاسخ می‌دهد: «أَسْطُقْسُ فَوْقَ أُسْطُقْسَاتِ». آن دو ملک به یکدیگر خیره می‌شوند که  
عجب ملایی است! ما تا به حال چنین چیزی را نشنیده بودیم! و بالاخره صرف نظر  
کرده بر می‌گردند). حال حکایت من و شما هم چنین شده، انگار ما هم باید صرف  
نظر کنیم، چون نه شیخ مرتضی را می‌شناسیم، نه کتاب او را دیده‌ایم، خیلی از شما  
عقبیم! اصلاً تمام عمر ما برفناست زیرا که هیچ شنا نمی‌دانیم و هیچوقت در حوضه  
شنا نکرده‌ایم!

اما همین آقایی که خاتم المجتهدین است و به قول شما ما او را نمی‌شناسیم

در کتاب مکاسبش ضمن شرح مکاسب محرمة نوشته است:

«ثُمَّ إِنَّ ظَاهِرَ الْأَخْبَارِ اخْتِصَاصُ حُرْمَةِ الْغَيْبَةِ بِالْمُؤْمِنِ فَيَجُوزُ  
اغْتِيَابُ الْمُخَالِفِ كَمَا يَجُوزُ لَعْنُهُ وَ تَوْهَمُ عُمُومِ الْآيَةِ كَبَعْضِ الرِّوَايَاتِ  
لِمُطَلَقِ الْمُسْلِمِ مَدْفُوعٌ بِمَا عَلِمَ بِضُرُورَةِ الْمَذْهَبِ مِنْ عَدَمِ احْتِرَامِهِمْ وَ  
عَدَمِ جَرِيَانِ أَحْكَامِ الْإِسْلَامِ عَلَيْهِمْ إِلَّا قَلِيلاً ... لِحِكْمَةِ دَفْعِ الْفِتْنَةِ وَ  
فَسَادِهِمْ...»

(ظاهراخبار این است که حرمت غیبت اختصاص به مؤمن دارد، پس غیبت

مخالف جایز است همچنانکه لعنش جایز است؛ و توهّم اینکه آیه مانند برخی از

روایات تعمیم داشته باشد و مطلق مسلمان را شامل شود، درست نیست. بخاطر آنچه که از ضروریات مذهب ما شمرده شده، از قبیل عدم احترام آنان و جاری نشدن احکام اسلام بر آنان، مگر اندکی... برای دفع فتنه و فساد آنها...)

و صاحب جواهر نیز می نویسد: «وَالْمُتَجَاهِرُ بِالْفِسْقِ لِأَغْيَبَةِ لَهُ وَ عَلَى كُلِّ حَالٍ فَقَدْ ظَهَرَ اخْتِصَاصُ الْحُرْمَةِ بِالْمُؤْمِنِينَ الْقَائِلِينَ بِإِمَامَةِ الْأُئِمَّةِ الْإِثْنَى عَشَرَ دُونَ غَيْرِهِمْ مِنَ الْكَافِرِينَ وَ الْمُخَالَفِينَ...»

(و متجاهر به فسق غیبتش جایز است و به هر حال روشن شد که حرمت غیبت اختصاص به مؤمنینی دارد که قائل به امامت ۱۲ امام می باشند نه غیر ایشان اعم از کافران و مخالفان...)

و نیز شیخ بزرگوار انصاری در صفحه ۴۵ همان کتاب روایتی را از رسول خدا به نحو تایید می آورد: «إِذَا رَأَيْتُمْ أَهْلَ الرَّيْبِ وَ الْبِدْعِ مِنْ بَعْدِي فَأَظْهِرُوا الْبُرْأَةَ مِنْهُمْ وَ أَكْثَرُوا مِنْ سَبِّهِمْ وَ الْقَوْلِ فِيهِمْ وَ الْوَقِيعَةَ وَ بَاهِتُوهُمْ... يَكْتُبُ اللَّهُ لَكُمْ بِذَلِكَ الْحَسَنَاتِ وَ يَرْفَعُ لَكُمْ بِهِيَ الدَّرَجَاتِ...».

رسول خدا فرمود: «هرگاه اهل ریب و بدعت را پس از من ملاحظه کردید، از ایشان بیزارى بجوئید و تا می توانید آنان را سب کرده و سخنان زشت به آنها بگوئید و آنها را تهمت زنید... خداوند به خاطر این کارتان برای شما حسنات می نویسد و درجات شما را بالا می برد.»

می بینید که: با اعتماد به روایت و اقوال فوق: باید برادران دینی مان را نه مؤمن، بلکه فاسق و کافر بشماریم؛ غیبتشان را روا بداریم؛ و تا می توانیم سخن زشت و ناسزا بر مخالفانمان و حتی از تهمت و بهتان نیز دریغ نورزیم؛ و همه اینها به امید پاداش و اجر الهی!! آیا این بی عدالتی نیست؟! آیا قرآن به ما نفرموده: «دشمنی با قومی شما را به بی عدالتی در مورد آنها وادار نکند»!؟

آیا با اینگونه اعتقادات و اعمال، دشمنان اسلام را شاد و خود را مضحکه آنان

قرار نخواهیم داد؟! آری نداشتن معیار و میزان قرآنی است که هر گروهی را به آنچه خود دارد و معتقد است دلخوش کرده و اتحادی بین مسلمین حاصل نمی‌گردد. و اما اگر قرآن را معیار و میزان قرار دهیم؛ هم از تفسیر مجمع البیان و المیزان می‌توانیم بهره ببریم و هم از فی ظلال القرآن و المناره هم از مکاسب و رسائل شیخ انصاری و هم از نیل الاوطار شوکانی و هم اَلْأَمَّ شَافِعِي. آنوقت است که هدایت یافته‌ایم و از اولی الالبابیم و به آیه «فَبَشِّرْ عِبَادِيَ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ» عمل کرده‌ایم. و فردای قیامت در محکمه عدل الهی روسفید خواهیم بود.

و اما آنچه در مورد تفسیر نعمانی نوشته‌اند: [ابو عبدالله نعمانی همانگونه که در ابتدای تفسیر خود نوشته، سلسله سند اتصال وی تا امام صادق (ع) از طریق ۵ واسطه بوده و... بر این اساس سلسله سند را در متن تفسیر تکرار نکرده] و سپس پرده برداری نموده‌اند که توصیه می‌شود: [یک بار دیگر ابتدای تفسیر نعمانی را بخوانند و اگر بدون تحقیق از فرد دیگری این سخن را شنیده و در جزوه خود نوشته‌اند، کورکورانه حرف افراد را نپذیرند، چون در نهایت اوست که در این مورد خراب می‌شود، نه آن گوینده پشت پرده.]

اولاً: اگر راست می‌گویید و درست فهمیده‌اید که کتاب نعمانی تمام مطالبش قطعی است و از طریق سلسله سند صحیح به امام صادق (ع) می‌رسد، پس چرا مفسرین بزرگ به جای نقل مطالب از عکرمه، ضحاک، قتاده، ابن مسعود، ابن عباس و دیگران که به قول شما حرفشان حجت نیست، از همین کتاب تفسیر نعمانی نقل نمی‌کنند که صد درصد خالص است؟! چرا نشانی از شأن نزول مورد نظر شما در تفسیر المیزان، مجمع البیان، علی بن ابراهیم قمی و... نیست؟!]

ثانیاً: چرا به جای نوشتن تفسیرهای مختلف القول همین کتاب نفیس را تجدید چاپ نمی‌کنند!]

ثالثاً: توصیه می‌شود فقط به خواندن صفحه اول اکتفاء و اعتماد نکنید و تالی فاسد آن را در نظر بگیرید؛ در همان کتاب از صفحه ۳۳ به بعد در تحریف کتاب خدا سخن رفته و گفته شده است: آیه شریفه «كُنْتُمْ خَيْرُ أُمَّةٍ...» در اصل «خَيْرُ أُمَّةٍ» بوده. و در آیه ۹۲ سوره نحل «أَنْ تَكُونَ أُمَّةً هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ» نیز تحریف صورت گرفته و ائمه به ائمه تغییر یافته. و در صفحه ۳۴ در مورد آیه ۱۲۸ سوره آل عمران می‌نویسد: در اصل «فَأَنَّهُمْ ظَالِمُونَ لآلِ مُحَمَّدٍ» بوده و آل محمد را حذف کرده‌اند. و در سوره عمّ يتسائلون، «تُرَاباً» در آیه شریفه «وَيَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَاباً» در اصل «تُرَابِيّاً» بوده که تحریفش کرده‌اند. دلیل هم آورده: چون رسول خدا حضرت علی را بیشتر ابوتراب خطاب می‌کرد. (یعنی کافر در قیامت خواهد گفت کاش من شیعه ابوتراب بودم). و سپس گفته: «وَمِثْلُ هَذَا كَثِيرٌ. برادران، دوستان، عزیزان شما را به خدا به خودتان رحم کنید و اگر به خودتان رحم نمی‌کنید دست از سر پیشوایان بزرگ، که سلام و صلوات خدا بر آنها باد بردارید و برای اثبات عقاید خود، ایشان را ضایع نکنید. و اگر واقعا محب و پیرو علی بن ابیطالب علیه السلام هستید به سخنان آنحضرت که قرآن را «میزان و معیار» می‌داند توجه کنید:

«... وَفُرْقَانًا لَا يَحْمَدُ بُرْهَانُهُ وَتَبْيَانًا لَا تَهْدِمُ أَرْكَانَهُ... جَعَلَهُ اللَّهُ رِيًّا لِعَطَشِ الْعُلَمَاءِ وَرَبِيْعًا لِقُلُوبِ الْفُقَهَاءِ... وَبُرْهَانًا لِمَنْ تَكَلَّمَ بِهِ وَشَاهِدًا لِمَنْ خَاصَمَ بِهِ وَفَلْجًا لِمَنْ حَاجَّ بِهِ...» خطبه ۱۸۹

(فرقانی است که دلیل و برهانش خاموشی نپذیرد و بنایی است که پایه هایش ویران نگردد... خداوند آن را برطرف کننده تشنگی عالمان، و بهار دل‌های آگاهان قرار داده... برهانی است برای کسی که به آن سخن گوید؛ و گواهی است برای کسی که به وسیله آن با مخالف خود مجادله نماید؛ و فوز و ظفر برای کسی که آن را حجت آورد.) و نوشته‌اند: **اگر این شأن نزولها که از غیر پیامبر و امام معصوم نقل شده با**

یکدیگر اختلاف داشته و یکسان نیستند، مشکل به گویندگان آنان برمی گردد، که روز قیامت باید حرفشان را اثبات کنند.]

بندگان خدا تصور کرده‌اند آنچه در کتب حدیث و روایت از قول پیامبر (ص) و ائمه نقل شده همه آنها صد در صد قطعی و بدون اختلاف است و احادیث جعلی منحصرأ آن روایاتی است که راوی‌اش سنّی است!! (در حالی که در صفحات قبل دیدیم که مثلاً روایات تحریف کتاب خدا از قول ائمه هدی نقل شده است.) و این تصور اخباریها بود که هر روایتی که سندش به ائمه می‌رسد، قطعی دانسته و بدون نقادی و عرضه به قرآن، تسلیم هر قال الصادق و قال الباقری می‌شدند.

و اما اینجانب در جزوه قرآن معیار و میزان ۱ در مورد شأن نزول های مختلفی که تفاسیر مجمع البیان و المیزان و قمی ذیل آیه ۱۰۶ و ۱۰۷ نساء آمده است، نوشته‌ام: در همه آن شأن نزولها آنچه یکسان است جنبه بشری پیامبر (ص) و تحت تاثیر قرار گرفتن آنحضرت است که موجب نزول وحی الهی و روشن شدن حقیقت می‌گردد و بدین صورت رسول خدا را از خطا مصون می‌دارد. ولی ایشان در مکتوب جدید خود آورده‌اند: [نویسنده قرآن معیار و میزان، نوک تیز حمله خود را با اصرار زیاد به طرف پیامبر (ص) گرفته...]

استجیرُ بالله آیا نوشتن جمله فوق جز به شیوه غیر علمی کلیسایی قرون وسطایی است؟!]

(به یکی گفته بودند اگر فلانی دوستدار امام علی (ع) نیست پس چطور سخنرانی مبسوطی تحت عنوان «فاصله‌ها را از علی کم کنیم» ایراد کرده است؟ جواب داده بود: حتماً از نزدیک شدن به امام علی قصد کشتن او را داشته!!!)

و اظهار داشته‌اند: [هر چند برخی آیات قرآن با حالت عتاب و یا سرزنش خطاب به پیامبر (ص) نازل شده است اما در واقع امت پیامبر مراد بوده است] و اضافه کرده‌اند: [همانگونه که خداوند در عبارت آیه ۱۰۵ سوره نساء که می‌فرماید به



خاطر خائنین دشمن دیگران مباش. در خطاب به پیامبر، امت او را متذکر می شود که به صرف تعصب هم قبیله بودن نباید از خائنین جانبداری کنند و لذا بعد از آن، خداوند می فرماید که باید سریعاً استغفار کرد. [ باید پرسید: از چه وقتی عبارت «وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ» «باید سریعاً استغفار کرد» ترجمه می شود؟! ]

و اضافه کرده اند: [بنابر یک قاعده که ائمه اطهار (ع) آن را اظهار کرده اند... خداوند با خطاب به پیامبر اراده نموده است که امت اسلام را متذکر و تزکیه نماید] و سپس با اشاره به آیات ۲۲ و ۲۳ سوره شریفه اسراء نتیجه گرفته اند: [بنابراین این خطاب های عتاب آلود در ظاهر به پیامبر (ص) است ولی مراد آن آیات امت پیامبر است. و به صورت کنایه است]

۱- بالاخره معلوم نشد آیا این قاعده ای است که از روایات منقول از ائمه برداشت می شود، یا اینکه کنایه است و در زبان عربی بکار می رود؟!  
۲- کنایه باید با قرینه همراه باشد و گرنه به بهانه کنایه می توان هر حکم و دستوری را رد کرده و یا اثبات نمود.

۳- اگر «وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ» به این معنی باشد که دیگران باید سریعاً استغفار کنند، پس در آیه ۵۵ غافر که می فرماید: «فَاصْبِرْ إِنَّ وَعْدَ اللّٰهِ حَقٌّ وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ...» منظور این می شود که دیگران باید صبر کنند و عده خدا حق است و از گناهشان استغفار کنند! در حالیکه در آیه شریفه ۱۸ محمد می فرماید: «وَاسْتَغْفِرْ لِذَنْبِكَ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ» همانطور که ملاحظه می شود صریحاً مومنین و مومنات را جدا کرده است! لذا چاره ای نداریم جز اینکه بگوییم خطاب به خود پیامبر (ص) است (البته منظور از گناه همانطور که در آیات دیگر آمده، بی صبری هایی بوده که آنحضرت در مورد یاری خدا و هدایت مردم داشته است).

آری ما به استناد آیه شریفه ۱۱۳ نوشته ایم: فضل خدا همان نزول آیات

۱۰۵ و ۱۰۶ می باشد که جلوی سوءنیت آن گروه منافق را گرفت و در ترجمه، کلمه رحمت افتاده که تأثیر چندانی در برداشت ما ندارد و در حقیقت عطف توضیحی است. و مفسران نیز در مورد این برداشت اتفاق نظر دارند.

و اما اینکه نوشته اند: [نویسنده با ذکر آیه ۷۴ سوره اسراء خود پاسخ اشکال خود را داده است] ذیلاً ترجمه آیات ۷۳ و ۷۴ و ۷۵ سوره اسراء را می آوریم:

«نزدیک بود از آنچه بر تو وحی کردیم منصرفت کنند تا غیر آن را به ما نسبت دهی، آنگاه تو را دوست خود بگیرند. اگر تو را ثابت قدم نمی کردیم، نزدیک بود اندکی به آنها متمایل شوی. در آنصورت هم در حیات (دنیا) و هم در ممات (آخرت) عذاب مضاعف به تو می چشاندیم و در برابر ما یآوری نمی یافتی»

۱- آیا می توانیم بگوییم آیات فوق اگرچه ظاهراً خطابش به پیامبر است ولی عتابش به دیگران است؟! مگر قرآن به دیگران هم وحی می شده؟!!

۲- آیا می توانیم بگوییم آیات فوق کنایه است؟!!

۳- باز هم تاکید می کنیم به قید «اندکی» در آیه شریفه ۷۵ توجه شود.

و اما آیاتی که عام است و حکم کلی را بیان می کند و قرینه‌ای بر تخصیص آن وجود ندارد اگر چه خطاب به صورت خاص باشد حکم آن تعمیم دارد. مثلاً در مورد آیه شریفه... **فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٌّ وَلَا تَنْهَرْهُمَا** که نوشته اند: [آیا والدین پیامبر در زمان نزول این آیات در قید حیات بوده اند که پیامبر موظف باشد به آنان اف نگوید و یا بر سرشان فریاد نزنند؟!]

اولاً: چون قرینه‌ای بر تخصیص این حکم وجود ندارد پس یک قانون کلی را بیان می فرماید.

ثانیاً: قدری زحمت کشیده به اول آیه هم توجه کنید که می فرماید: **وَقَضَىٰ رَبُّكَ إِلَّا تَعْبُدُوا إِلَّا إِيَّاهُ...** (خداوند تو حکم کرد که جز او را نپرستید) آیا این قرینه‌ای نیست بر اینکه: حکم کلی است؟ و اگر این قرینه هم نبود باز هم به دلیل عدم

وجود قرینه، حکم کلی بود. ولی در مورد آیه ۷۳ «نزدیک بود از آنچه به تو وحی کردیم منصرفت کنند» نمی‌توانیم چنین حرفی بزنیم که «حکم کلی است» و شامل همه می‌شود. دوستان محترم! این مطالب در همان کتابهایی است که به قول شما من نخوانده‌ام و شما خوانده‌اید!!

و آنچه تحت عنوان خلاصه کلام آورده‌اند: [به نظر این جانب و دوستان بنده نویسنده قرآن معیار و میزان با هدف منحرف کردن اذهان نمازگزاران محترم با بحث‌هایی همچون علم غیب، غلو و رد انتساب صفات الهی به دیگران و غیر قابل فهم بودن قرآن، و کاستی در قرآن، خواسته است بگوید: پاسخ مکتوب ایشان را داده‌ام.] و در صفحه ۶ نیز نوشته‌اند: [چرا به کذب در ابتدای مقاله و در بین نمازگزاران شایعه (شایع) کرده‌اند که پاسخ نوشته‌های حسینی را داده است؟] و در صفحه ۳ می‌نویسند: [نویسنده با توجه به سوالات و شبهات ابتکاری خویش - که از نظر علمی مردود است - در مقام پاسخ به آنها برآمده و خود بریده و خود دوخته.]

حقیقت این است که بنده در تاریخ ۲۷/۱۰/۸۱ منتظر تا کسی بودم که دوستان ایشان با اظهار محبت و اصرار بسیار خواستند مرا به مقصد برسانند و در راه بین ما گفتگوهایی به عمل آمد که حاصل آن همان مقاله «در پاسخ دوستان» است که در قسمت دوم قرآن معیار و میزان ۱ آمده و بحث علم غیب در آنجا است. پس این چه حرفی است که نوشته‌اند: [به نظر اینجانب و دوستان بنده بحث علم غیب برای منحرف کردن اذهان است]

تصور می‌شود که در این قسمت، نویسنده «چگونه قرآنی باشیم» بر نظر قرآنی ما پاسخی نداشته و متوجه تناقض بین عقاید خود و دوستانش شده ولی عواملی مانع از اظهار صریح آن گردیده و نخواسته بین او و دوستانش اختلاف ایجاد شود. و گرنه می‌توانست از نظرات آنها دفاع نموده و یا قلم را در اختیار آنها نهاده تا خود پاسخگوی اظهاراتشان باشند. و یا اینکه خدای ناکرده خود نیز به وادی غلو

گذشته انقلاب فرموده (انْقَلَبْتُمْ عَلَىٰ أَعْقَابِكُمْ).

و اما آنچه تحت عنوان «فهم قرآن» آمده از نظر اینجانب پاسخ مشکل اصلی و ریشه‌ای تمام کسانی است که قرآن کریم را معیار اصلی شناخت احادیث نمی‌دانند و همانطور که در جزوه (معیار و میزان ۱ و ۲ و نوشته حاضر) آوردیم این طرز فکر بر سراسر مکتوب چگونه قرآنی باشیم و مکتوب بعدی ایشان نیز حاکم است. با اینکه در مقاله فهم قرآن به وضوح اثبات گردیده که قرآن معیار اصلی حق و باطل است و روایات ظنی باید به قرآن قطعی عرضه شود، ضمناً سنت قطعی پیامبر و عملکرد آنحضرت در مورد مجملات قرآن مانند نمازهای یومیه و جمعه و... که متفق علیه است، و مسلمین از صدر اسلام تا کنون آن را انجام می‌دهند، نه تنها حذف نشده بلکه به حجیت آن تاکید نیز شده. اما به بهانه سنت پیامبر (ص) نباید هر روایتی را قطعی تصور کرد و به استناد آن هم قرآن کریم را زیر سؤال برد و هم سنت رسول را تعطیل کرد؛ کما اینکه اخباریون قرآن را تحریف شده یا کاسته شده یا قرآن عثمان دانستند و اظهار داشتند که قرآن اصلی نزد امام زمان است... و اصولیون نیز به استناد روایات، زکات را منحصر به ۹ چیز (غلات اربعه، اغنام ثلاثه و نقدین)، و اهل کتاب را نجس دانستند و یا در مورد نماز جمعه نظرات مختلفی مانند مستحب، واجب، تخیری و واجب عینی ابراز نمودند و سالیان درازی این فریضه الهی را عملاً تعطیل کردند و اکنون نیز به هنگام برگزاری آن یا به تجارت مشغول و یا به پخش جزوه و فریاد واستتا مأمور! و همه آنها تحت عنوان پیروی از سنت (آنها از نوع قطعی و یقینی) و محبت به خاندان نبوت (آن هم از نوع خالص)!

نمازگزاران محترمی که خالصانه طبق فرمان «وَّيَدْعُونَهُ وَلَا يَدْعُونَ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ» فقط خدایتعالی را عبادت می‌نمایند، خود آگاهند که:

ریشه اصلی بسیاری از انحرافات در ادیان الهی، همانا «غلو در باره برگزیدگان خدا» و نسبت دادن صفات الهی به غیر خدا بوده، که موجب ورود ناخالصی در

عبادت حق تعالی و دور شدن از مسیر فطرت و راهی برای نفوذ و تسلط شیطان و خروج از ولایت الله می شود؛ همانگونه که غرب را به سمت فساد و بی دینی و ماتریالیسم و... کشاند. کوچک شمردن این مسئله به بهانه اینکه موجب خواری عیسای مسیح و اولیای خدا می گردد، در نهایت نه رضایت خدا را و نه رضایت حضرت مسیح را بلکه خشم الهی و بیزاری فرزند مریم علیهما السلام را به دنبال خواهد داشت. و راه اصلی و وظیفه الهی همانا دعوت مسیحیان به توحید و دست برداشتن از تحجر و اطاعت کورکورانه از اربابان کلیسا است. (اتَّخَذُوا أَحْبَارَهُمْ وَ رُهَبَانَهُمْ أَرْبَابًا مِنْ دُونِ اللَّهِ...)

زیرا که: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَ الرُّهَبَانِ لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَ يَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (بسیاری از احبار و رهبان اموال مردم را به باطل می خورند و مانع راه خدا هستند) و تمام اینها برای اینکه «لِيَشْتَرُوا بِهِ ثَمَنًا قَلِيلًا» (تا حقیقت را به بهای ناچیزی معامله کنند). اما باید بدانند که «وَ مَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ إِلَّا النَّارَ» (جز آتش در شکمهای خود فرو نمی برند).

وَالسَّلَامُ عَلَيَّ مِنْ أَتَّبَعَ الْهُدَى

رهنما ۸۱/۱۲/۱۸

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**